

خلاصه کتاب معارف اسلامی ۱

دانشگاه های سراسری و پیام نور

نویسنده : محمد سعیدی مهر - امیر دیوانی

ناشر : دفتر نشر معارف

شامل ۲۵۵ نکته



- ۱- عصر مدرن، با تمام ظواهر رنگارنگ و فریبنده خود انسان دیندار را به چالش می خواند و بسیاری از آنان که به سحر مظاهر مادی مدنیت نوین گشته اند، دیانت را جریانی رو به افول می دانند و مشتاقانه درانتظار رویت غروب خورشید دین نشسته اند در نظر اینان دین پدیده‌ای است مربوط به فرهنگ و تاریخ گذشته بشر که همچون خط میخی یا کیهان شناسی بطلمیوسی تاریخ مصرف آن سرآمده است. در این پندار دین نقش مهم و بی بدیلی در حیات انسان معاصر ندارد و امروزه دیگر دین ورزی کاری خرافی و نابخردانه است. از این منظر دین پژوهی می باید به حوزه پژوهش های روانشناختی جامعه شناختی، تاریخی و مانند آن محدود گردد. در این پژوهش ها پژوهشگر به دین از موضع یک ناظر خارجی نظر می کند. بدون آنکه دغدغه کاوش در حقانیت دعاوی دینی را داشته یا در پی شناسایی آموزه های دینی و بهره مندی از آن باشد.
- ۲- انسان متجدد هر چند به زبان قال خویش نیازمندی به دین را انکار کند، اما زبان حال او حکایتی دیگر دارد انسان متجدد به رغم پیشرفت های محیرالعقول خود در زمینه علوم و فناوری با بحران های سترگی رو به روست که یا هویتی کاملاً جدید و بی سابقه دارند و یا در مقایسه با نمونه های مشابه در تاریخ گذشته، حیاتی مهیب تر و خطرناک تر یافته اند.
- ۳- پاره ای از مهم ترین عوامل بروز بحران های معاصر، که سبب چرخشی کلی در نگرش انسان معاصر به خود جهان پیرامون خویش شده اند، عبارتند از :

۱. عقل گرایی: عقل گرایی (Rationalism) در شکل نوین خود در اروپای قرن هفدهم و با تاملات

رنه دکارت آغاز شد. ایماوئل کانت به نقادی عقل نظری پرداخت و بدین نتیجه رسید که عقل نظری از اثبات وجود خداوند ناتوان است وی سپس کوشید بنیان های معرفتی اعتقاد به وجود خدا را برپایه اخلاق و عقل عملی استوار سازد. وی همچنین مدعی بود که واقعیت تجربی (یا شی فی نفسه) هیچ گاه آن چنان که هست شناخته نمی شود. بلکه ما همواره اشیا را در قالب مفاهیم و مقولات ذهنی خود ادراک می کنیم.

۲. تجربه گرایی: جریان فکری دیگری که پس از رنسانس در جهان غرب به موازات عقل گرایی

نضج گرفت و سرانجام از رقیب خود (یعنی عقل گرایی) پیش افتاد تجربه گرایی (Empiricism) بود. جریان تجربه گرایی نوین با تأکیدات بدیع فرانسویس بیکن بر لزوم به کارگیری استقرا به جای استدلال قیاسی آغاز شد و سپس صورت های نوین آن در فلسفه جان لاک جرج برکلی و دیوید هیوم عرضه گردید. پوزیتیویسم نمود دیگری از تجربه گرایی افراطی در قرن بیستم است. تجربه گرایی افراطی تجربه حسی را یگانه راه اصیل کسب معرفت و حواس ظاهری را مبدا تمام دانش بشری قلمداد می کند. تجربه گرایان عموماً در پذیرش آموزه های ماورای طبیعی ادیان با مشکل مواجه اند زیرا در نظر آنان صحت این آموزه ها از طریق تجربه حسی قابل بررسی نیست. پوزیتیویست های منطقی می پنداشتند که گزاره معنادار گزاره های است که به طریق تجربی تحقیق پذیر باشد. بر پایه این معیار؛ گزاره های دینی اساساً گزاره هایی فاقد معنای معرفت بخش اند و از این رو، دیگر حتی مجالی برای بررسی درستی یا نادرستی آنها باقی نمی ماند.

۳. علم باوری: علم مداری، که می توان آن را فرزند خلف تطبیق تفکر تجربه گرایانه در حوزه دانش

های تجربی دانست، به معنای اعتقاد به این مطلب است که علم تجربی یگانه راهنمای قابل اعتماد بشر به سوی حقیقت می باشد.

۴. **انسان محوری (اومانیسیم):** در اندیشه سنتی هر چند آدمی در جهان منزلت والایی دارد، آفریده و دست پرورده خداوند است و از این رو مکلف به انجام تکالیف الهی است. اما برپایه اومانیسیم، انسان، محور و اساس همه واقعیت‌ها و ارزش‌هاست و همه چیز حتی خدا و دین نیز باید در ارتباط با او توجیه و تفسیر شوند.
۵. **بحران معرفتی:** انسان متجدد به لحاظ معرفتی در موقعیتی قرار دارد که می‌توان آن را تحیر معرفتی نوین نامید. ریشه‌های اولیه این سرگشتگی در عصر جدید به تأملات کانت در محدودیت‌های شناخت بشری باز می‌گردد. فلسفه و معرفت‌شناسی کانت به بروز شکاف عمیق و دهشت‌زایی میان عالم واقع و عالم شناخت و آگاهی انسان انجامید.
۶. **بحران‌های اخلاقی:** نسبی‌گرایی، سودگرایی و لذت‌گرایی اخلاقی، سهم وافر در توسعه ناهنجاریهای اخلاقی و تربیتی داشته‌اند. دیدگاه‌های انسان‌محور (اومانیستی) و فردگرایانه جماعتی فضای اندیشه اخلاقی را آلوده کرده است.
۷. **بحران‌های روانی:** اضطراب‌ها و افسردگی یکی از معضلات لاینحل جوامع صنعتی توسعه یافته شده است. انسان متجدد به شدت از احساس پوچی و بی‌هویتی رنج می‌برد. به رغم آنکه در سایه رشد صنعت ارتباطات، برقراری رابطه میان آحاد انسانی بسیار سهل شده است گروهی از مردم خود را در این دنیا کاملاً تنها و غریب می‌یابند.
۸. **فناوری (تکنولوژی):** فناوری نوین، فرهنگ و اخلاق ویژه خود را بر جوامع پیشرفته تحمیل می‌کند. آزادی بی‌حد و حصر در بهره‌برداری از ماشین، روحیه قناعت‌ورزی و پرهیز از اسراف را خشکانده و آتش هوس‌خداوندگاری طبیعت را در دل انسان متجدد شعله‌ور ساخته و بدر پندار استغنا را که از مهیب‌ترین آفات اخلاقی است در ذهن او کاشته است. در دهه‌های اخیر فناوری نوین خاستگاه بحران‌هایی اساسی، نظیر بحران انرژی و بحران محیط زیست بوده است.
- ۴- خصیصه عمومی عقل‌گرایی در عصر تجدد آن است که عقل جزئی و استدلال‌گر را اساسی‌ترین ابزار شناخت می‌داند و برپایه برخی روایت‌های افراطی آن عقل قادر است همه امور شناختنی را درک کند. و آنچه قابل درک عقلی نباشد قابل شناختن نیست.
- ۵- رهیافت عقل‌گرایانه به دین، بدانجا انجامید که الهیات مبتنی بر متون مقدس اعتبار خود را از دست داد و رقیب به ظاهر بی‌دلیل آن یعنی الهیات عقلانی تقویت شد.
- ۶- دو جریان عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی در یک مطلب هم‌داستان‌اند و آن این که هرگونه شناخت فراعقلی و فراحسی را به دیده تردید می‌نگرند و ارزش و اعتباری برای معارف وحیانی و شناخت‌های شهودی انسان در نظر نمی‌گیرند.
- ۷- انسان متجدد در مقایسه با انسان سنتی، دانایتر (به معنی دارنده اطلاعات بیش‌تر) و قدرت‌مندتر (به معنای توانایی بر بهره‌گیری بی‌حد و حصر از طبیعت و ماشین) شده است اما این حقیقت لزوماً به معنای انسان‌تر شدن او نیست.
- ۸- انسان متجدد پس از مواجهه با بن‌بست‌های ظاهراً گذرناپذیر معرفتی در حوزه فلسفه و متافیزیک برای مدتی آرامش و سکون را در علوم تجربی بازجست. تحول شتاب‌آلود در حوزه علوم و جایگزینی سریع نظریه‌های رقیب به جای یکدیگر و ژرفکاو‌های برخی فیلسوفان علم در باب ماهیت تئوری‌های علمی و نقش عوامل ذهنی و روانی دانشمندان در شکل‌گیری نظریه‌ها نشان داد که علم تجربی آن آرامگاهی نیست که ذهن جستجوگر انسان معاصر در طلب آن بود. انسان معاصر اعتماد خود را به دانش تجربی که در طول چند سده گذشته و در پی گسترش علم‌مداری جایگزین اعتماد به دین و متون مقدس کرده بود، به سرعت از دست می‌دهد.

- ۹- انحطاط اخلاقی در عصر جدید نه تنها به تضييع استعدادهاي معنوي انسان متجدد انجاميده بلکه زيست اجتماعي او را نيز تا حد زيادي مختل ساخته است.
- ۱۰- عدم شيوع ناهنجاريهاي رواني ميان انسان هايي که در دامان طبيعت و در ساختارهاي اجتماعي نسبتاً ساده زندگي مي کنند حاکی از آن است که پيشرفت فناوري و پيچيدگي ها و معضلات اجتماعي ناشی از آن به پيدایش و گسترش بحران هاي رواني در جوامع پيشرفته صنعتي کمک کرده است.
- ۱۱- براساس آموزه هاي ديني راه هاي شناخت و معرفت اندوزي بشر به حس و تجربه محدود نمی شود بلکه وحی و عقل نيز منابع مکمل شناخت انساني اند که با اتکا بر آن ها آدمي می تواند به مجموعه ای کامل تر و منسجم تر از حقايق، معرفت پيدا کند.
- ۱۲- مشاهدات قلبي و تجربيات شهودي (غيرحسي) حقايق متعالي که در اشکال گوناگون و در پی ارتباط عميق انساني با معنويت ديني حاصل می شود، مباني شهودي و ايماني استواري برای باورهاي او فراهم می آورد و او را از ورطه شکاکيت مطلق و سرگشتگي معرفتي رها می کند.
- ۱۳- انساني که خود را در معرض هدايت ديني قرار می دهد، هيچگاه احساس سرگشتگي و تحير مطلق نمی کند حيرت ديني با ايمان و يقين سازگار است برخلاف تحير معرفتي نوين که نافي هرگونه يقين و اطمینانی است.
- ۱۴- دين همواره پشتوانه محکمي برای اخلاق بوده است. پيوند دين و اخلاق چندان عميق است که گروهی اساساً دين را همان اخلاق می دانند. بنیان اخلاق ديني را نه در قراردادهای اجتماعي و نه در سودگروي يا لذت گرايي می توان بازجست. دين با ترسيم درست رابطه انسان با آفريدگار و با کمال و سعادت حقيقي خویش، شالوده ای متعالي برای بايدها و نبايدهای اخلاقی پی می ریزد.
- ۱۵- علم مطلق خداوند و نظارت مداوم و خلل ناپذير او بر ساحت اندیشه و کردار آدمي، قوی ترين و پايدارترين ضمانت اجرائي را برای قوانين اخلاقی چه در بعد فردي و چه در بعد اجتماعي فراهم می آورد.
- ۱۶- در دیدگاه تجددگرا انسان موجودی است که هم چون ساير حيوانات از دل طبيعت برخاسته و بر اثر تحولات زيست شناختی به مرحله کنونی رسیده است و تنها غايت متصور برای او پيشرفت در طريق ماديت و تسلط بیشتر بر جهان طبيعت است. اما در نگرش ديني، انسان مخلوق برگزيده و ویژه خداوند با ظرفيتی غيرمتناهی است و هدف نهايي آفرينش او پيشرفت در طريق معنويت و تقرب به درگاه احديت است. برپايه اين نگرش انسان قادر است دشوارترين ناملايمات زندگي را تحمل کند. چرا که آنها را مقدمه ای برای نزديک شدن به غايت وجودی خویش می بيند.
- ۱۷- انساني که به غايت والای وجود خویش ايمان دارد هيچگاه احساس پوچی و بی هدفی نمی کند. شخصی که به وجود خداوند متعال توکل می کند هرگز دچار ياس و ناامیدی نمی شود و کسی که قلب و دل خویش را با ياد محبوب آرامش می بخشد، کمتر دچار اضطراب و فشار رواني می گردد. رابطه عاشقانه انسان با خدا هرگز مجالی برای احساس تنهائي و غربت باقی نمی گذارد.
- ۱۸- بحران فناوري نه از ذات بلکه از لجام گسيختگی آن سرچشمه می گيرد آنچه آفت زاست، ساختن هر چيز ممکن و بهره وری به هر طريق ممکن بدون وجود حد و مرز است. دين با نشان دادن جایگاه واقعي انسان در طبيعت و نقاط قوت و ضعف او و حقوق و تکالیف او، قيود و محدوديت هاي بهره گيري از ماشين را تعيين می کند.
- ۱۹- در متون ديني سخن از « مسخر بودن جهان برای انسان » به ميان آمده که ابدأً به معنای مطلق العنان بودن انسان نيست بلکه مقيد به قيود و شرايطی است که در تعاليم ديني مطرح شده است.

فصل اول

۲۰- اعتقاد به یک مبدا متعالی و پرستش او از کهن ترین مظاهر حیات انسانی است. نقوش مکشوف در غارهای باستانی و مجسمه ها و زینت آلات گوناگونی که در کاوش طبقات زیرزمین و اعماق غارها بدست آمده است همگی از نوعی اعتقادات دینی حکایت می کنند. همچنین بقایای اجساد مردگان و نحوه قرارگرفتن آنان در گور، وجود مجسمه های حیوانات، سلاح ها و اشیای قیمتی در کنار اجساد، گواه نوعی اعتقاد انسان های نخستین به جهان پس از مرگ است. آدمی فطرتاً خداجو و خداشناس است یعنی هم نوعی گرایش فطری به سوی پرستش خداوند خویش دارد و هم واجد گونه ای شناخت فطری از او است.

۲۱- دعوت پیامبران الهی به پرستش خداوند یکتای متعالی، بوده است و آدمیان به نسبت مقدار تاثیرپذیری از این دعوت در میان دو مرز توحید و شرک در نوسان بوده اند.

۲۲- از آن جا که شرک و بت پرستی برخلاف باورهای ناب توحیدی دارای مظاهر و آثار مادی متنوعی در حیات انسان است، طبیعی است که کاوش های تاریخی بیشتر بر آثار و نشانه های چنین اعتقاداتی دست یابند و کمتر بتوانند پیشینه باورهای توحیدی را در تاریخ بشر نشان دهند. ولی این واقعیت نباید به معنای کم رنگ بودن و در حاشیه قرار داشتن توحید قلمداد شود.

۲۳- شناخت انسان از پروردگار خویش در انگیزه ها و اهداف، آمال و آرزوها، اندیشه و گفتار و اعمال و رفتار او موثر می افتد و سمت و سوی خاصی به حیات او می بخشد و هویت ویژه ای برای او به ارمغان می آورد. بنابراین گام نهادن در طریق خداشناسی صرفاً کوششی علمی برای پاسخگویی به چند پرسش ذهن جستجوگر نیست بلکه حرکتی برای گزینش شیوه ای خاص از حیات است.

۲۴- خداباوری از اصول حیات دینی است و گزینش آگاهانه بهترین شیوه حیات بدون شناخت صحیح حیات دینی امکان ندارد.

۲۵- شناسایی مبدأ هستی و پروردگار جهان همواره یکی از دغدغه های اصلی انسان اندیشه گر بوده است.

۲۶- دو مرحله اساسی در حوزه شناخت خدا عبارتند از: ۱) شناخت موجودیت خداوند (خدایابی) ۲) شناخت اوصاف و افعال الهی و رابطه خداوند با انسان و جهان (خداشناسی). در مرحله نخست آدمی در می یابد که «خدا هست». این دریافت انسان را از صف ملحدان و شکاکان جدا می کند و او را به جرگه متألهان و خداباوران وارد می سازد. مرحله دوم با اوصاف و ویژگی های خداوند آشنا می شود و چگونگی رابطه او را با دیگر موجودات هستی شناسایی می کند. این مرحله راهی بس طولانی و بسا بی پایان است که هر یک از خداشناسان تنها پاره ای از آن را پیموده اند.

۲۷- عمده ترین راه های خدایابی عبارتند از: راه دل - راه تجربه - راه عقل.

۲۸- گاه آدمی با بازگشت به درون خویش بی نیاز از هرگونه استدلال عقلی یا مشاهده تجربی خدای خویش را می یابد. نقطه آغازین این راه خدایابی فطری است که از آن به راه فطرت نیز یاد می شود مراحل پیشرفته این طریق به گروه خاصی از اهل دل و عارفان روشن ضمیر اختصاص دارد.

۲۹- شعر «میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست * تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز» اشاره به راه دل در خدایابی دارند.

۳۰- امیرمومنان در پاسخ به شخصی که پرسیده بود: ای امیرمومنان آیا پروردگارت را دیده ای؟ فرمود: آیا چیزی را که نمی بینم بپرستم؟ شخص پرسید: چگونه او را می بینی؟ امام پاسخ داد: چشم ها او را به آشکار نینند اما قلب ها او را با حقیقت ایمان دریابند. (اشاره به خدایابی از راه دل دارد).

۳۱- راه دل کامل ترین راه خدایابی است.

۳۲- قرآن کریم در آیه ای از سوره روم واژه « فطرت » را به کار برده و دین را امری فطری معرفی کرده است. محققان اسلامی در کاربرد واژه فطرت از این آیه قرآنی الهام گرفته اند. « روی خود را متوجه آئین خالص پروردگار کن این فطرتی است که

خداوند انسانها را بر آن آفریده. دگرگونی در آفرینش خدا نیست. این است دین و آئین محکم و استوار ولی اکثر مردم نمی‌دانند.» آیه بیان گر این حقیقت است که دین امری فطری است. این آیه صریحاً از خدایابی فطری سخن نمی‌گوید.

۳۳- از دیگر آیاتی که می‌توان در تایید خدایابی فطری به آن استشهد کرد آیه میثاق « به خاطر بیاور زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت و آنها را گواه بر خویشتن ساخت (و فرمود): آیا من پروردگار شما نیستم؟! گفتند آری، گواهی می‌دهیم (چرا چنین کرد؟) برای اینکه در روز رستاخیز نگوئید ما از این غافل بودیم.» است. آنچه به اجمال از آیه میثاق به دست می‌آید این است که خداوند در یک مرحله از آفرینش همه انسان‌هایی را که از آغاز تا قیامت بر عرصه خاک پای می‌نهند حاضر و آنان را بر خویشتن خود گواه ساخته و از ایشان بر پروردگاری خویش اقرار گرفته است. هدف از این اقرار خواهی آن بوده که کافران و مشرکان در رستاخیز بی‌خبری و ناآگاهی خود را بهانه نکنند.

۳۴- قرآن کریم در آیاتی این واقعیت را گوشزد می‌کند که فطرت خداآشنای آدمی، گاه دچار ایستایی و رکود می‌گردد و تنها در مواقع بحرانی بیدار می‌گردد. «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَاؤُا اللَّهِ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا بَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ : هنگامی که سوار بر کشتی شوند خدا را با اخلاص می‌خوانند اما هنگامی که خدا آنها را به خشکی رسانید و نجات داد باز مشرک می‌شوند!»

۳۵- امام محمد باقر(ع) در تفسیر آیه ۳۰ از سوره روم فرمودند: خداوند انسان‌ها را بر معرفت خویش سرشته است. ۳۶- گاه آدمی با مشاهده دقیق و اندیشه ورزی در اوصاف و روابط پدیده‌های تجربی به وجود خداوند و اوصاف او مانند علم، حکمت و قدرت، رهنمون می‌گردد. این راه، از آن جا که بر مشاهده جهان طبیعت و مطالعه تجربی پدیده‌های طبیعی استوار است راه تجربه نامیده می‌شود.

۳۷- نظم و انتظام جاری در اشیای طبیعی، استدلالی را بر وجود خداوند سامان داده اند که به دلیل یا برهان نظم موسوم است. می‌توان برهان نظم را نمونه روشنی از آنچه که آن را راه تجربی خداشناسی نامیدیم، دانست.

۳۸- شناخت خداوند از رهگذر نشانه‌های تکوینی او در جهان خلقت گاه به «شناخت آیه ای و آفاقی» نامیده می‌شود. ۳۹- گروهی از آیات آدمی را به اندیشه ورزی در آیات تکوینی خداوند دعوت می‌کند و انتظام موجود در هستی و در وجود آدمی را دلیل و راهنمایی می‌داند که اهل خرد و اندیشه را به سوی مبدا متعالی جهان راهبری می‌نماید. گروه پرشماری از آیات قرآنی نیز بر روی پدیده‌های خاصی انگشت گذارده و آن را به عنوان آیه و نشانه ای بر وجود خدا و علم و قدرت الهی معرفی کرده است.

۴۰- در راه عقلی خدایابی، هستی خداوند به مدد مقدمات، اصول و روش‌های کاملاً عقلی ثابت می‌شود. ۴۱- ویژگی‌های راه عقل :

۱. بسیاری از استدلال‌ها و تبیین‌های عقلی خدایابی به دلیل پیوند با مباحث پیچیده و عمیق فلسفی برای کسانی که دستی در بحث‌های فلسفی ندارند چندان مفید نیست.
۲. یکی از امتیازات راه عقلی آن است که می‌توان در مصاف علمی با شبهات ملحدان از آن سود جست و در مقام احتجاج و مناظره ضعف و سستی دلایل منکران را آشکار ساخت.
۳. راه عقلی خدایابی می‌تواند در تقویت ایمان دینی موثر باشد.

۴۲- یکی از متقن‌ترین ادله عقلی اثبات هستی خدا، برهان معروف وجوب و امکان است. ۴۳- هر شیء موجودی که نسبت آن با وجود (هستی داشتن و موجود بودن) در نظر گرفته شود از دو حال خارج نیست. ۱- آن شیء به گونه ای است که موجود بودن برای آن ضروری است به نحوی که جدا شدن آن از وجود (و موجود نبودن آن) قابل تصور نیست. ۲- موجود بودن آن شیء ضرورتی ندارد و می‌توان تصور کرد که رابطه آن با وجود گسسته شود و معدوم گردد به موجود اول واجب الوجود و به دومی ممکن الوجود گفته می‌شود. موجود ممکن موجودی است که وجودش وابسته به موجود دیگر (یعنی علت) است ولی وجود واجب الوجود، وجودی غیروابسته است.

۴۴- در نظر متکلمان و فیلسوفان واجب الوجود همان خداوند است و سایر موجودات همگی ممکن الوجودند براین اساس اثبات واجب الوجود همان اثبات وجود خداوند است.

۴۵- یکی از مبانی برهانی وجوب و امکان اصل علیت است. مفاد اصل علیت آن است که «هر موجود ممکنی نیازمند علت است.»

۴۶- از دیگر پایه های برهان وجوب و امکان اصل امتناع تسلسل است تسلسل به معنای پی در پی و به دنبال یکدیگر بودن است اما در فلسفه به معنای خاص تری به کار می رود. مقصود از تسلسل در بحث حاضر آن است که سلسله ای از علت ها و معلول ها داشته باشیم که تا بی نهایت پیش رود و هیچ گاه به یک علت نخستین ختم نشود. براساس اصل امتناع تسلسل وجود چنین سلسله نامتناهی محال است.

۴۷- مقصود از «دور» آن است که شیء با یک یا چند واسطه علت خودش باشد. صورت نخست، یعنی آنکه شیء با یک واسطه علت خود باشد، «دور صریح» و صورت دوم یعنی آنکه با چند واسطه علت خودش باشد «دور مضمّر» نامیده می شود. محال بودن دور در هر دو شکل آن امری مسلم و روشن است.

۴۸- توضیح برهان وجوب و امکان: تردیدی نیست که در جهان هستی، فی الجمله موجودی هست که می توانیم از آن سخن بگوییم یا درباره آن بیاندیشیم. این موجود یا واجب الوجود است یا ممکن الوجود (و فرض سومی در کار نیست). به دیگر سخن، موجود مفروض یا در وجود خویش مستقل است و به موجود دیگری وابسته نیست (واجب الوجود) یا در وجودش به موجود دیگری وابسته است (ممکن الوجود). اگر فرض اول واقعیت داشته باشد وجود واجب الوجود ثابت می شود و همان گونه که اشاره کردیم واجب الوجود همان خداوند است. اما اگر فرض دوم درست و موجود مفروض ما ممکن الوجود باشد، آن گاه بنابر اصل علیت نیازمند علت خواهد بود و وجود آن حاکی از وجود علتش است حال اگر علت مزبور خود ممکن الوجود و معلول علت دیگری باشد و این سلسله تا بی نهایت ادامه یابد. لازم می آید که تسلسل رخ دهد در حالی که گفتیم تسلسل (در سلسله علل) محال است. احتمال دیگر آن است که موجود ممکن الوجود مفروض بی واسطه یا با واسطه معلول علتی باشد که خود معلول آن موجود ممکن است این احتمال نیز باطل است، زیرا مستلزم دور است و همان گونه که اشاره شد، وقوع دور نیز، همانند تسلسل، عقلاً ممتنع است. بدین ترتیب تنها احتمال معقول باقیمانده آن است که موجود ممکن مورد بحث ما بی واسطه یا با واسطه معلول علتی باشد که آن علت معلول شیء دیگری نیست. معلول غیرنبودن علت مزبور بدین معناست که در وجود خود مستقل و بی نیاز از غیر است و چنین موجودی، واجب الوجود خواهد بود. بنابراین بار دیگر وجود واجب الوجود ثابت می شود.

۴۹- برهان وجوب و امکان با تقریر فلسفی آن در قرآن کریم مطرح نشده است. درعوض پاره ای آیات قرآنی به گونه ای از وابستگی و نیازمندی موجودات به خداوند سخن گفته اند. برای نمونه، درسوره فاطر آمده است: «ای مردم شما به خدا نیازمندید و خدا است که بی نیاز ستوده است.» در پاره ای آیات نیز بر معلول و مخلوق بودن موجودات، از جمله انسان تاکید گردیده و بر وجود خداوند استدلال شده است.

۵۰- قرآن کریم در مقام احتجاج با کافران می گوید: «آیا از هیچ خلق شده اند؟ یا آنکه خودشان آفریدگار خود هستند؟». استدلال نتیجه گرفته شده از این آیه:

شکی نیست که هر انسانی مخلوق و حادث است، بدین معنا که زمانی وجود نداشته و سپس موجود شده است. حال با چند احتمال روبرو هستیم:

۱. انسان ها بدون علت موجود شده باشند.

۲. انسان ها خود آفریدگار و خالق خود باشند.

این دو احتمال در پیشگاه عقل سلیم به وضوح باطل است و با اندک تاملی نامعقول بودن آن روشن می شود بنابراین تنها احتمال معقول آن است که آنان آفریده موجودی متعالی و برتر از خود باشند که همان خداوند است.

۵۱- عمده ترین طریق شناخت خداوند آشنایی با اوصاف و افعال او است و هر اندازه این آشنایی عمیق تر و جامع تر باشد، خداشناسی کامل تری به بار می آورد.

۵۲- تلاش انسان خداپاور برای تصحیح و تکمیل مستمر خداشناسی خود، صرفاً کوششی برای دستیابی به منظومه معرفتی متقن و سزاوار نیست، بلکه آثار عملی محسوس و گاه سرنوشت سازی در حیات است.

۵۳- شناخت ذات الهی برای هیچ موجود دیگری از جمله انسان ممکن نیست. یک دلیل کوتاه و روشن این مدعا این است که ذات خداوند نامحدود و غیرمتناهی است و دیگر موجودات همگی محدود و متناهی اند و ناگفته پیداست که موجود محدود را راهی به سوی شناخت ذات نامحدود نیست.

۵۴- در حدیثی از امیرمومنان (ع) آمده است: « آفریدگان خداوند بر ذات او احاطه علمی نمی یابند. »

۵۵- شناخت ناپذیری ذات الهی هرگز به معنای آن نیست که آدمی از هر گونه معرفتی نسبت به خدای خویش محروم باشد؛ بلکه گونه دیگری از خداشناسی در دسترس آدمیان قرار دارد که از رهگذر شناخت اوصاف و افعال الهی فراهم می آید. قرآن کریم در آیات فراوانی به بیان اوصاف خداوند پرداخته است.

۵۶- راههای شناخت اوصاف و افعال الهی عبارتند از: عقل - فطرت - مطالعه جهان طبیعت - کشف و شهود باطنی - رجوع به قرآن و حدیث.

۵۷- آدمی به مدد روشنگری های خرد خویش، در مرحله نخست به نحو اجمالی در می یابد که خداوند جامع همه اوصاف کمالی است. در مرحله دوم، عقل با ژرف نگری در پاره ای از اوصاف خداوند که در ضمن ادله اثبات وجود او آشکار می شود به شناخت تفصیلی دیگر اوصاف الهی و ویژگی ها و احکام هر یک دست می یابد. برای مثال در استدلال عقلی خویش بر وجود خدا هستی او را به عنوان واجب الوجود ثابت می کنیم و سپس با تامل در وصف وجوب وجود در می یابیم که وجود خدا مرکب نیست. زیرا هر شی مرکبی به اجزای خود نیازمند است و نیازمندی به غیر با وجوب وجود سازگار نیست بدین ترتیب عقل صفت بساطت (عدم ترکیب) را برای خداوند ثابت می کند.

۵۸- فطرت راهی است که با گذر زمان از آن می توان به شناخت پاره ای اوصاف الهی مانند یگانگی دست یافت .

۵۹- دقت در انتظام عمومی عالم و غایت مندی پدیده های طبیعی ما را به صفت علم و حکمت الهی رهنمون می شود.

۶۰- عقل و وحی در این نکته هم داستان اند که خداوند دارای همه اوصاف کمالی است.

۶۱- دیدگاه های موجود در مورد اوصاف مشترک بین خدا و آفریدگانش :

دیدگاه اول : گروهی بر این باورند اساساً آدمی راهی به سوی درک معانی صفات الهی ندارد. در نظر اینان تنها کار ممکن آن است که اجمالاً به ثبوت صفات مذکور در قرآن و روایات برای خداوند اعتراف کنیم و به آن ایمان آوریم. در حالی که از حقیقت معانی این صفات آگاهی نداریم مهمترین دلیل این گروه آن است که ما آدمیان مفاهیم صفاتی هم چون علم قدرت و اراده را از احوال درونی خود با ویژگی های موجودات پیرامون خود انتزاع می کنیم. ولی انتساب این مفاهیم به خداوند روا نیست. چاره ای جز آن نداریم که در باب معانی اوصاف الهی سکوت کرده به تصدیق اجمالی اوصافی که در قرآن و روایات مطرح شده است، بسنده کنیم.

دیدگاه دوم : این گروه معتقدند که تفاوت جدی میان معانی اوصاف الهی و اوصاف آفریدگان در میان نیست.

دیدگاه سوم : نظریه سوم با فضای کلی قرآن و روایات سازگاری بیش تری دارد. در این دیدگاه، معانی اوصاف الهی با معانی اوصاف موجودات دیگر تفاوت دارد، اما این مطلب به معنای فهم ناپذیری اوصاف خداوند نیست.

۶۲- نمونه ای مختصر از تحلیلی با دیدگاه سوم، بدین شرح است: در آغاز لازم است در معنای اوصاف کمالی آنگاه که آن ها را درباره خود یا موجودات پیرامون خود به کار می بریم تأمل کرده و تمام قیودی را که سبب محدودیت آن ها می شود شناسایی کنیم. در مرحله بعد، می باید آن قیدها را از معانی اوصاف جدا سازیم پس از طی این مراحل به معنایی خواهیم رسید که زینده ذات الهی است؛ زیرا از یک سو از نوعی کمال وجودی حکایت دارد و از سوی دیگر از هر گونه شائبه نقصان و کاستی پیراسته است.

۶۳- ما از طریق دریافت های درونی خود و تأمل در اشیای پیرامون خویش به مفهومی از علم راه می یابیم که آن را آگاهی یا مانند آن می خوانیم اما این آگاهی در حصار حدود و قیود متعددی گرفتار است: از یک سو حادث است؛ زیرا قبلاً وجود نداشته و سپس به وجود آمده است. از سوی دیگر در معرض زوال و نابودی است. افزون بر این برای تحصیل لاقبل بخشی از آن به ابزار و آلات نیاز داریم و نیز احتمال خطا در آن وجود دارد. واقعیت قیود یاد شده به گونه ای است که سبب نوعی محدودیت و نقصان در علم و آگاهی ما می گردد. بنابراین وقتی درصدد به کاربردن صفت علم برای خداوندیم، می باید با حفظ گوهر معنایی آن را از قیود پیش گفته بپیراییم. بدین ترتیب به معنایی از علم خواهیم رسید که ازلی، ابدی، بی نیاز از ابزار و خطا ناپذیر است. چنین معنایی از یک سو صفت علم الهی را فهم پذیر می سازد و از سوی دیگر با تقدس و تعالی خداوند سازگار است.

۶۴- روش تنزیهی قرآن که هم با فهم ناپذیری اوصاف الهی و هم با تشبیه او به آفریدگانش مخالفت می ورزد، در پاره ای روایات مورد تصریح قرار گرفته است. برای نمونه، در حدیثی از امام علی (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: خرد را برچگونگی اوصاف خود آگاه نساخته، (اما) آنها را از مقدار لازم معرفت خویش محجوب نکرده است.

۶۵- صفت توحید: اسلام آیین توحید و یکتاپرستی است. شالوده نظام اخلاقی اسلام بر اصل توحید استوار است و بسیاری از احکام و آداب دینی، از روح توحیدی اسلام سرچشمه می گیرد. آموزه توحیدی اختصاصی به آیین اسلام ندارد بلکه همه پیامبران الهی مردم را به سوی یکتاپرستی فرا می خوانده و همه ادیان الهی ادیان توحیدی بوده اند. شعار توحید با تعبیر گوناگونی هم چون لا اله الا الله، لا اله الا هو و لا اله الا انا، ده ها بار در قرآن تکرار شده است.

۶۶- توحید به دو شاخه اصلی نظری و عملی تقسیم می شود. توحید نظری اعتقاد قطعی به یکتایی خداوند در ذات، صفات و افعال است. توحید عملی آن است که انسان باورهای توحیدی خویش را در صحنه عمل حاکمیت بخشد و به گونه ای رفتار کند که مقتضای اندیشه توحیدی او است.

۶۷- صفت علم الهی: در بینش اسلامی خدا به همه امور عالم و از هر چیزی آگاه است. علم الهی، علمی است مطلق، نامحدود، ازلی و ابدی که به هیچ گونه ابزار و مقدمه و واسطه ای نیاز ندارد؛ خطاناپذیر است و مستلزم تاثیرپذیری ذات الهی از غیر خود نیست. آنچه در علم الهی بیش از همه اهمیت دارد، مساله گستردگی بی منتهای دانایی خداوند است.

۶۸- علم خداوند نامحدود و بی پایان است؛ یعنی خداوند در ازل از همه اموری که در آینده و تا ابد واقع می شود آگاه است.

۶۹- قرآن کریم اتصاف خداوند را به وصف دانایی و آگاهی، بی نیاز از اقامه برهان و دلیل می داند. با این حال در پاره ای آیات، تعبیری به کار رفته است که می توند الهام بخش نوعی استدلال بر دانایی خداوند باشد: «أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ آیا کسی که آفریده است نمی داند؟ با این که او خود باریک بین آگاه است.» این آیه، در قالب استفهام انکاری از مخاطبان خود می پرسد آیا امکان دارد خداوندی که آفریننده است، عالم نباشد؛ حال آنکه آفریدن نیازمند آگاهی از احوال و خصوصیات آفریده است؟

۷۰- قرآن کریم در کنار توصیف خداوند به علم و آگاهی بر نامحدود بودن دانش او تاکید می ورزد.

۷۱- ایمان به دانش بی کران خداوند و آگاهی او بر همه امور، تاثیر عمیقی در تقویت روحیه توکل آدمی می گذارد و او را برای راز و نیاز خالصانه بر می انگیزد همچنین اعتقاد به این اصل که خدا از همه اعمال آشکار و نهان انسان و حتی انگیزه ها و نیات او آگاهی دارد در پرهیز آدمی از گناهان موثر است.

۷۲- صفت قدرت الهی: مقصود از موجود قادر موجودی است که اگر بخواهد، فعلی را انجام می دهد و اگر بخواهد، آن را ترک می کند. بنابراین مقصود از قدرت الهی آن است که اگر اراده او به انجام فعلی تعلق پذیرد، آن را انجام می دهد و اگر ترک فعلی را اراده کند، آن را ترک می کند.

۷۳- انجام یا ترک فعل از سوی آفریدگان معمولاً تابعی از انگیزش های بیرونی است. اما این معنا درباره خدا صادق نیست؛ زیرا مستلزم آن است که ذات الهی از دیگر اشیاء تأثیر پذیرد و در مقابل غیر خود منفعل شود؛ حال آنکه این امور با وجوب وجود و غنای مطلق او ناسازگار است.

۷۴- عموم دانشمندان مسلمان بر این باورند که قدرت الهی نیز، مانند سایر اوصاف کمالی او نامتناهی و بی کران است و هیچ محدودیتی در آن راه ندارد.

۷۵- معمای قدرت مطلق در قالب های گوناگونی طرح شده است. مثلاً گفته می شود: آیا خدا قادر است سنگی بیافریند که خود نتواند آن را حرکت دهد؟ یا آنکه پرسیده می شود آیا خدا توانایی دارد موجودی خلق کند که بر نابود کردن آن توانا نباشد؟ با تأمل در چنین پرسش هایی روشن می شود که - برحسب ظاهر - پاسخ مثبت و منفی به آن هر دو به انکار مطلق بودن خداوند می انجامد.

۷۶- امور مُحال یا ممتنع از یک جهت، به سه دسته تقسیم می شوند:

الف) محال ذاتی: امری است که فی حدّ نفسه و در ذات خویش محال و ناشدنی است؛ بدون آنکه پای امر دیگری در میان باشد. اجتماع نقیضین از روشن ترین مصادیق محال ذاتی است.

ب) محال وقوعی: امری است که فی حدّ نفسه و با لحاظ ذات خود، ممتنع نیست، اما وقوع آن مستلزم تحقق محال ذاتی است. محال ذاتی و محال وقوعی را محال عقلی نیز می نامند.

ج) محال عادی: امری است که وقوع آن تنها با نظر به قوانین شناخته شده ی طبیعت ناممکن می نماید، اما تحقق آن نه ذاتاً ممتنع است و نه مستلزم محال ذاتی است.

۷۷- با توجه به انواع محالات، گفته می شود که قدرت خداوند به محالات ذاتی و وقوعی تعلق نمی پذیرد، در حالی که تمام اموری که در ضمن معمای قدرت مطلق از توانایی خداوند بر ایجاد آنها سوال می شود، از جمله محالات وقوعی اند.

۷۸- آفریدگار بر تمام شئون آفریده مسلط است و به تعبیر دقیق تر، اصل وجود و تمام اوصاف و خصوصیات مخلوق وابسته به آفریدگار و خالق او است. بنابراین فرض مخلوقی که خالق آن نتواند آن را از بین ببرد یا در آن تغییری ایجاد کند، مستلزم فرض حالتی است که هم آفریدگار باشد و هم نباشد و این چیزی جز تناقض و اجتماع نقیضین نیست. بدین ترتیب، آفریدن سنگی که آفریدگار آن بر حرکت قادر نباشد یا خلق موجودی که خالقش نتواند آن را نابود کند محال وقوعی است و همانگونه که پیش تر گفتیم، سخن آن است که قدرت خداوند بر محالات وقوعی تعلق نمی پذیرد.

۷۹- عدم تعلق قدرت خداوند به محالات ذاتی و وقوعی، در واقع هیچ محدودیتی برای قدرت الهی به دنبال ندارد؛ زیرا این امور اصولاً قابلیت ایجاد ندارد و از این رو پایین تر از مرتبه ای قرار دارند که قدرت به آن تعلق گیرد. در این جا نقصان و کاستی به قابل باز می گردد نه فاعل.

۸۰- در پاره ای از آیات قرآن کریم، با نوعی استدلال بر بی کرانی قدرت خداوند روبه رو می شویم. « مگر ندانسته اند که آن خدایی که آسمان ها و زمین را آفریده و در آفریدن آن ها در مانده نگردید؛ می تواند مردگان را نیز زنده کند؟ آری اوست که بر همه چیز توانا است. »

۸۱- صفت حیات الهی: این صفت نیز، هم چون علم و قدرت به صورت مشترک بر خداوند و برخی آفریدگان او اطلاق می شود. موجود حیّ، موجودی است که دارای نوعی فعالیت ارادی و آگاهانه باشد. حیات نوعی کمال وجودی است که نشانه اتصاف موجودی به آن، این است که آن موجود از فعالیت ارادی و نیز از علم و آگاهی برخوردار است. فعالیت و آگاهی یک موجود نشانه حیات او است.

۸۲- حیات در موجودات طبیعی، مانند حیوان و انسان، با اموری هم چون رشد، تغذیه، تولید مثل و حرکت مکانی همراه است؛ به گونه ای که این امور نشانه های حیات این موجودات به شمار می آیند. حیات الهی از چنین خصوصیاتی -که شایسته مقام الوهی خداوند نیستند- منزّه است؛ حیات الهی ذاتی، ازلی، ابدی و تحول ناپذیر است؛ بدون آنکه با لوازم حیات طبیعی مانند رشد، تغذیه و ... همراه باشد.

۸۳- تعبیر «هو الحیّ» بر انحصار وصف حیات در خداوند دلالت می کند و بیان گر آن است که حیات حقیقی تنها از آن خداست. زوال ناپذیری و جاودانگی حیات الهی در برخی آیات مورد تاکید قرار گرفته است. «وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ» ۸۴- صفت ازلیت و ابدیت: در نظر بسیاری از متألهان، خدا موجودی ازلی است بدین معنا که از ازل وجود داشته و در گذشته، زمانی نبوده است که خدا وجود نداشته باشد. از سوی دیگر خدا، موجودی ابدی است یعنی هیچ زمانی نخواهد آمد که او نباشد.

۸۵- در تفسیر ازلیت و ابدیت خداوند دو دیدگاه متفاوت وجود دارد: در تفسیر نخست، خدا در همه زمان ها وجود دارد. این تفسیر متضمن آن است که خدا موجودی زمانمند و مقید در حصار زمان و مشمول گذر زمان باشد. اما براساس تفسیری دیگر، ازلیت و ابدیت خداوند بدین معنا است که ذات الهی، اساساً فراتر از چارچوب زمان قرار دارد. هرچند برداشت عمومی از ازلیت و ابدیت خداوند با تفسیر نخست سازگار است، به نظر می رسد که تفسیر دوم دیدگاه دقیق تر و عمیق تری را ارائه می کند؛ زیرا مطلق نبودن وجود خدا بدین معنا است که ذات او به هیچ حد و قیدی حتی قید زمان مقید نیست .

۸۶- وقتی سخن از ازلی و ابدی بودن خدا است باید توجه کرد که معنای دقیق و پذیرفتنی آن این است که ذات الهی فراتر از زمان است و بر موجودات زمانی احاطه دارد.

۸۷- در قرآن کریم از دو اصطلاح ازلی و ابدی سخنی به میان نیامده است؛ قرآن ازلیت و ابدیت خداوند را با تعبیر دیگری مطرح کرده است. گویا مقصود صفت «اول» و «آخر» همان ازلیت و ابدیت است.

۸۸- پاره ای آیات قرآن نیز بر خصوص ابدیت و فنا ناپذیری خداوند تاکید می کند: «کل شی هالک الا وجه: جز ذات او همه چیز نابود شونده است.» در رأی بسیاری از مفسران مقصود از «وجه خداوند» همان ذات الهی است.

۸۹- صفت حکمت الهی: انواع معانی حکمت عبارتند از:

۱- یکی از معانی حکمت، «معرفت و شناخت حقایق اشیاء» است. حکمت در این معنا یکی از شاخه های علم الهی به شمار می رود.

۲- معنای دوم حکمت آن است که افعال فاعل در غایت استواری و کمال و به دور از هر گونه نقصانی باشد. یکی از نتایج مهم پذیرش حکمت الهی بدین معنا، آن است که نظام هستی را بهترین نظام ممکن (نظام احسن) بدانیم؛ چرا که جهان با تمام گستره بی کرانش، فعل خدا است و حکمت الهی اقتضا دارد که فعل او به بهترین صورت ممکن انجام پذیرد.

۳- سومین معنای حکمت، دوری از انجام فعل قبیح و ناشایست است. حکمت الهی، به معنای حاضر، مستلزم آن است که خداوند را از ارتکاب هر آنچه عقل عمومی بشر آن را قبیح می شمارد، منزّه بدانیم. با تأمل در این معنا، روشن می شود که عدل یکی از شعب حکمت است .

۴- چهارمین معنای حکمت آن است که فاعل، افعال خود را براساس غایات معقول و اغراض خردپسند انجام دهد و از ارتکاب کارهای عبث و بیهوده بپرهیزد. بنابراین حکمت الهی در این معنا، همان غایت‌مندی افعال است.

۹۰- ما آدمیان نیز بسیاری از افعال خویش را بر طبق غایت خاصی انجام می‌دهیم. غایت افعال ما رفع نیاز و تحصیل کمال است. اما غایت افعال الهی، به هیچ رو رسیدن به کمال نیست؛ زیرا او کامل مطلق است و نقصی ندارد تا با انجام فعلی در پی جبران آن باشد؛ بلکه غایت الهی رساندن موجودات به کمال مطلوب آنها و عبث نبودن آن بدین معنا است که نیازی از نیازهای مخلوقات را برطرف می‌سازد.

۹۱- در آیه ای از حکیمانه بودن آفرینش آسمان ها و زمین و موجودات میان آنها سخن گفته شده است. « وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ: ما آسمانها و زمین و آنچه در میان این دو است بی هدف نیافریدیم. »

۹۲- اگر غرض از خلقت آدمیان تأمین مصالح و منافع آنان است، وجود شرور را که برخلاف مصالح انسانی و غایت بشر است، چگونه می‌توان توجیه کرد؟ نخست باید بدانیم که وجود بلایا، مصیبت‌ها، درد و رنج و سختی در دنیا خالی از غایات معقول نیست؛ بلکه این امور در جهت تأمین مصالح حقیقی فردی یا نوعی انسان‌ها قرار دارند.

۹۳- پاره ای از فوائد شرور در حیات فردی و جمعی انسان‌ها: شکوفا شدن استعدادها - آزمون الهی - بیدارگری - قدر شناسی نعمت‌های الهی.

۹۴- سرشت انسان و وضعیت عمومی جهان طبیعت به گونه ای است که بسیاری از استعدادهای مادی و معنوی انسان جز در سایه مواجهه با سختی‌ها و مبارزه با مشکلات شکوفا نمی‌شود. قرآن بر این واقعیت تأکید می‌ورزد که در دامان هر سختی و مصیبتی آسانی و سهولتی نهفته است « فان مع العسر يسرا ان مع العسر يسرا: پس بدان که دشواری آسانی است آری با دشواری آسانی است. »

۹۵- یکی از سنت‌های عمومی خداوند سنت ابتلا یا آزمون است. غرض از آزمایش، چیزی جز پرورش استعدادهای نهفته انسان و برآمدن گوهرهای درونی او نیست.

۹۶- یکی از مهم‌ترین دستاوردهای بلایا آن است که آدمی را از خواب غفلتی که بر اثر فرو غلتیدن در نعمت‌های دنیوی بدان دچار شده، بیدار کرده مسئولیت‌های خطیر او را در برابر خدای خویش یادآور می‌شوند و استکبارش را به فروتنی و خضوع مبدل می‌سازند.

۹۷- بی‌گمان، نسبت معلومات آدمی به مجهولاتش نسبت قطره به اقیانوس بی‌کران است. با توجه به محدودیت دانش بشری، نمی‌توان ادعا کرد که ما به همه اسرار و رموز پدیده‌هایی که آن را شرمی‌دانیم آگاهی داریم. بسا در این امور مصالح فراوانی نهفته باشد که ما از آن بی‌خبریم و پیداست که نیافتن چیزی نشانه قطعی نبودن آن نیست. بسیار محتمل است که آنچه را که در واقع خیر است، شر بینداریم. « و عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم : و بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و آن برای شما خوب است. »

۹۸- هدف نهایی آفرینش انسان آن نیست که در دنیا به تن آسایی مشغول باشد بلکه غایت اصلی و نهایی او رسیدن به سعادت حقیقی است که جز در سایه عبادت خدا و قرب الهی فراهم نمی‌شود. براین اساس، نباید هر امری را که با آسایش و رفاه مادی آدمی معارض است، با غایت آفرینش معارض و برخلاف حکمت دانست؛ زیرا بسا که سعادت و رستگاری او در گرو تحمل دشواری‌ها و ناهمواری‌ها باشد. انسان گاه برای خود و دیگران شر آفرین می‌شود، اما به دلیل نا آگاهی از رابطه‌ی کرده‌ی خویش با آثار آن، نتایج اعمال خویش را بهانه‌ای برای اعتراض به حکمت الهی قرار می‌دهد. قرآن نیز تأثیر اعمال آدمی را در بروز حوادث ناگوار هشدار داده است. « ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ »

۹۹- صفت عدل الهی: عدالت ورزی خداوند یکی از ارکان مهم خداشناسی اسلامی و یکی از اوصاف الهی است. عدل به عنوان یکی از اصول پنجگانه دین یا مذهب یاد می شود. آموزه عدل با کل نظام تکوینی و تشریحی جهان در ارتباط است. باور به دادورزی خداوند یکی از بنیان های اثبات معاد و پاداش و کیفر اخروی است. افزون بر این ایمان به عدالت پیشگی خداوند انگیزه آدمی را برای استقرار نظام عادلانه اجتماعی قوت می بخشد و او را در راه مبارزه با مظاهر ظلم و ستم پایدار می کند.

۱۰۰- برای عدل، معانی گوناگونی مانند «رعایت تساوی و دوری از تبعیض» یا «رعایت حقوق دیگران» برشمرده اند. عدل در معنای جامع تری «قراردادن افراد و اشیا در جایگاه شایسته خود» نیز به کار می رود. از امام علی (ع) نقل شده: عدالت هر چیزی را در جای خود می نشاند.

۱۰۱- شاخه های کلی عدل الهی :

۱. عدل تکوینی: خداوند به هر موجودی به اندازه شایستگی هایش از مواهب و نعمت ها ارزانی می دارد و هیچ استعداد و قابلیت را ضایع نمی کند.

۲. عدل تشریحی: خداوند از یک سو در وضع تکالیف و جعل قوانینی که سعادت بشر در گرو آن است، اهمال نمی ورزد و از سوی دیگر، هیچ انسانی را به عملی که بیش از توانایی و طاقت او است مکلف نمی سازد.

۳. عدل جزایی : خداوند جزای هر انسانی را متناسب با اعمالش مقرر می کند. بر این اساس، خداوند نیکوکاران را پاداش می دهد و بدکاران را کیفر.

۱۰۲- عدل الهی در قرآن کریم از طریق نفی ظلم و ستمگری از ساحت خداوند بیان شده است. پاره ای آیات نیز به بیان عدالت تشریحی خداوند پرداخته است:

«و هیچ کس را جز به قدر توانش تکلیف نمی کنیم و نزد ما کتابی است که به حق سخن می گوید و آنان مورد ستم قرار نخواهند گرفت.»

۱۰۳- همچنین برخی آیات را می توان گواهی بر عدل جزایی خدا دانست.

«و ترازوهای داد را در روز رستاخیز می نهیم پس هیچ کس در چیزی ستم نمی بیند و ما تا پیامبری را بر نینگیزیم، به عذاب نمی پردازیم.»

۱۰۴- آیا وجود تفاوت میان موجودات با عدل الهی سازگار است؟ در پاسخ باید گفت: وجود انواع گوناگون تفاوت -تفاوت های نوعی، نژادی، فردی، شخصیتی و... - میان آفریدگان خداوند از لوازم جدایی ناپذیر قوانینی است که تغییر یا جدایی آن ها از جهان امکان ندارد. تفاوت های تکوینی موجودات به هیچ رو تبعیض نیست تبعیض در جایی است که دو شیء دارای قابلیت دریافت بهره یکسانی باشند ولی آن بهره تنها به یکی از آن دو داده شود اما دست نیافتن برخی موجودات به پاره ای کمالات از آن رو است که به دلیل قوانین حاکم بر هستی، اساساً قابلیت نیل به چنین کمالاتی را ندارند. به عبارت دیگر فیض خداوند نامحدود است، ولی ظرفیت و قابلیت آفریدگان او محدود است و این محدودیت نیز از ویژگی های جدایی ناپذیر عالم به شمار می آید.

۱۰۵- مرگ یکی از لوازم جدایی ناپذیر زندگی در عالم طبیعت است. آیا مرگ انسان پس از چشیدن لذات دنیوی با عدل الهی سازگار است؟ در پاسخ باید گفت: مفهوم «جاودانگی در طبیعت» مفهومی خود متناقض است. افزون بر آن، مرگ پایان هستی انسان نیست بلکه انتقال از جهانی به جهان دیگر است. مرگ پایان بخشی از زندگانی انسان و آغاز بخشی دیگر است و از این رو، وجهی برای ناعادلانه بودن آن در میان نیست.

۱۰۶- به حکم خرد تناسب میان جرم و کیفر آن باید مراعات شود. حال این پرسش قابل طرح است که آیا مجازات های اخروی که نه از جهت کیفیت و نه به لحاظ مدت با جرم و گناه بندگان تناسب ندارد با عدل الهی سازگار است؟ پاسخ به این پرسش در گرو تأمل در ماهیت مجازات های اخروی است. حقیقت آن است که کیفر اخروی با مجازات های قراردادی در دنیا تفاوتی اساسی دارد. مقدار و کیفیت مجازات های قراردادی تابع وضع و قرارداد است. اما مجازات اخروی امری قراردادی نیست، بلکه نتیجه تکوینی و قهری اعمال مجرمان یا به تعبیر دقیق تر ظهور چهره حقیقی گناهان (تجسم اعمال) است از این رو جایی برای سخن گفتن درباره عدم تناسب یا سنگینی غیرعادلانه آن نیست.

۱۰۷- آیا درد و رنجی که از ناحیه بلایا، ناملايمات، بیماری ها و ... برای آدمیان در طول حیاتشان فراهم می آید، با دادورزی و عدالت خداوند سازگار است؟ باید دانست که درد و رنج انسان ها در دنیا از دو حال بیرون نیست: ۱- بخشی از آلام و ناگواری ها برخاسته از اعمال ناشایست و نتیجه اجتناب ناپذیر خطاهای خود انسان است. بدیهی است چنین درد و رنجی که محصول کردار آدمی است هیچگونه منافاتی با عدل الهی ندارد. ۲- بخشی از تلخ کامی های انسان نیز برانگیخته از اعمال او نیست و کیفر این جهانی گناهان او محسوب نمی شود. ما براین باوریم که عدل الهی مقتضی آن است که این گروه از آلام، به طریقی (خواه در دنیا و خواه در آخرت) جبران گردند.

۱۰۸- صفت نفی جسمانیت: یکی از مهم ترین صفات سلبی خداوند غیرجسمانی بودن او است. دلیل این مدعا آن است که امور جسمانی دارای ابعاد سه گانه یعنی طول، عرض و ارتفاع اند و از این رو از اجزای مقداری ترکیب می یابند. بنابراین هر موجود جسمانی مرکب است. حال آنکه در بحث توحید ذاتی روشن شد که ذات خداوند بسیط است و اساساً مرکب بودن ذات الهی ممکن نیست. در نتیجه جسمانی بودن خداوند امری محال و غیرممکن است.

۱۰۹- صفت برتر از جهت و مکان بودن: خداوند در جهت خاصی قرار نمی گیرد و موجودی مکانمند نیست تا جا و مکانی را اشغال کند. قرآن کریم در اشاره به این صفت سلبی می فرماید: «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوْا فَنَّمَّ وَجْهَ اللَّهِ: مشرق و مغرب از آن خدا است و به هر سو رو کنید، خدا آنجا است». عبارت «به هر سو رو کنید خدا آن جا است» به معنای برتری او از جهت و مکان است. مضمون این آیه، به گونه ای بر نفی جسمانیت خدا نیز دلالت دارد.

۱۱۰- صفت نفی حلول: خداوند در هیچ موجود دیگری حلول نمی کند. حلول خداوند در غیر خود از یک سو مستلزم محدود شدن ذات خداوند و از سوی دیگر مقتضی نیازمندی آن به محل مفروض خود است؛ در حالی که خداوند وجودی نامحدود دارد و غنی مطلق است و هیچ نیازی در او قابل تصور نیست.

۱۱۱- صفت نفی اتحاد با غیر: خداوند با هیچ موجود دیگری متحد نمی گردد.

۱۱۲- صفت نفی رویت حسی: رویت حسی خداوند، چه در دنیا و چه در آخرت، محال است دیدن یک شی یا چشم اقتضا دارد که شی مزبور در برابر چشمان ما قرارگیرد و لازمه چنین مواجهه ای قرارگرفتن آن شی در جهت خاص است. بنابراین مرئی بودن مستلزم جهت داشتن است؛ حال آنکه خداوند متعال از داشتن جهت منزه است. اما رویت قلبی به معنای شهود باطنی و ادراک قلبی جمال و جلال خداوند، امری ممکن و دست یافتنی است. قرآن کریم به وضوح بر نفی امکان رویت حسی خدا تأکید ورزیده است: «لَأُتَدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ»

۱۱۳- تفاوت عمده انسان شناسی با دیگر حوزه های پژوهشی آن است که در این جا مسأله شناخت آن در میان نیست، بلکه پای شناخت من در کار است. از این رو هر نتیجه ای که از مطالعات انسان شناسانه به دست آید می تواند در تفسیر ما از فلسفه حیات خود، جایگاه ما در جهان و رابطه ما با دیگر اجزای هستی، نقشی آفرینی کند.

۱۱۴- مباحث گوناگون انسان شناسانه را می توان در چهار حوزه انسان شناسی علمی، فلسفی، عرفانی، و دینی جای داد. این چهار شاخه در پاره ای مبانی و اصول و نیز از جهت روش های تحقیق با یکدیگر متفاوت اند.

- ۱۱۵- قرآن غفلت از خویشتن خویش را ملازم با فراموش کردن خدا می داند: « نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ: خدا را فراموش کردند و او نیز آنان را دچار خود فراموشی کرد. »
- ۱۱۶- در بینش اسلامی همه انسان هایی که تاکنون پا برعرصه زمین نهاده اند، به رغم تفاوت های نژادی، فرهنگی، زبانی و ... از اصلی واحد و ریشه ای مشترک نشات گرفته اند. شماری از آیات قرآن کریم انسان ها را فرزند آدم می خواند. در پاره ای آیات نیز بر این نکته تأکید شده است که آدم به مثابه نخستین انسانی که پای بر زمین نهاد، آفرینشی متمایز با خلقت فرزندان خود داشته است؛ زیرا برخلاف فرزندان خود از آمیزش زن و مردی متولد نگشته است. دستمایه آفرینش نخستین چیزی است که قرآن از آن به خاک (تراب) یا گل (طین) یاد می کند. قرآن نظریه هایی را که نژاد انسان را محصول تطور گونه ای از حیوانات یا موجودات انسان نما می دانند، مردود می شمارد.
- ۱۱۷- از دیدگاه دین، انسان موجودی کاملاً مادی و طبیعی نیست، بلکه وجود او از دو ساحت جسمانی (بدن) و غیرجسمانی (روح یا نفس) سامان می یابد.
- ۱۱۸- مرحله آفرینش ساحت روحانی و غیرمادی آدمی به دمیدن روح تعبیر شده است. از پاره ای آیات قرآنی چنین بر می آید که روح می تواند پس از مرگ، مستقل از بدن جسمانی به حیات خود ادامه دهد و از آن جا که بقای روح پس از متلاشی شدن بدن، ضامن استمرار وجودی آدمی است، آشکار می شود که در میان دو ساحت وجود انسان اصالت با گوهر روحانی او است.
- ۱۱۹- استقلال وجودی روح از بدن هرگز بدین معنا نیست که بین این دو هیچ ارتباط واقعی در میان نباشد، بلکه مادامی که آدمی در طبیعت می زید، جسم و روح او تعاملی دوسویه دارند و از یکدیگر متأثرند.
- ۱۲۰- شناخت حیوان در مجموعه ای از داده های حسی خلاصه می شود که انسان نیز با او شریک است، اما انسان افزون بر حس به ابزار عقل نیز مجهز است که حیوانات از آن بی بهره اند.
- ۱۲۱- مجموعه ای از گرایش های معنوی در انسان وجود دارد که حیوانات از آن بی نصیب اند؛ بدین شمار: گرایش به دانایی - گرایش به زیبایی - گرایش به اخلاق - حس تقدیس و پرستش
- ۱۲۲- یکی از والاترین ابعاد معنوی انسان بعد اخلاقی اوست.
- ۱۲۳- بشر از دیرباز با نیایش و پرستش مأنوس بوده است. پیامبران، مبتکر پرستش و نیایش نبوده اند، بلکه وظیفه آنان این بود که راه صحیح پرستش را به بشر بنمایانند و حس دین داری او را سمت و سویی شایسته بخشند.
- ۱۲۴- امتیازات انسان بر سایر مخلوقات که سبب مقام والای او گشته است: خلیفه خداوند در زمین - برترین ظرفیت علمی - امانتدار الهی - جهان کارگزار آدمی - مسجود فرشتگان - کرامت ذاتی انسان.
- ۱۲۵- مقام خلافت الهی اختصاص به آدم (ع) ندارد بلکه شامل همه انسان ها می گردد. گزینش انسان برای احراز مقام خلافت الهی از استعدادهای تکوینی و قابلیت های غیرمتناهی او برای وصول به کمال حکایت می کند.
- ۱۲۶- قرآن کریم بیان می دارد که خداوند دانش خاصی را به آدم آموخت؛ درحالی که فرشتگان به آن جاهل بودند و پس از اعتراف آنان به نادانی، آدم را دستور داد که از آن دانش ویژه به آنان بیاموزد.
- ۱۲۷- انسان تنها موجودی است که بار سنگین امانت الهی را به دوش کشیده است. بسیاری از مفسران امانت را اختیار یا تکلیف یا کمالی دانسته اند که آدمی در سایه گزینش های اختیاری خویش بدان دست می بازد.
- ۱۲۸- خداوند سراسر گیتی را کارگزاران آدمیان و مسخر آنان گردانیده است.
- ۱۲۹- از آنجا که آدم تجلی تمام قابلیت ها و استعداد های وجودی انسان است، سجود فرشتگان در واقع، جلوه ای از این حقیقت است که انسان، به لحاظ ظرفیت بی کرانش، حتی بر فرشتگان نیز برتری دارد.

۱۳۰- قرآن کریم آیاتی نیز در نکوهش آدمی و بیان کاستی‌ها و ناراستی‌های او دارد. حقیقت این است که میان ستایش‌ها و نکوهش‌های قرآن از انسان تعارضی نیست؛ چرا که هر کدام به بُعدی از وجود او نظر دارد. انسان هم جنبه‌های ملکوتی و هم جنبه‌های حیوانی دارد. هر کس عقلش بر شهوتش غالب آید از فرشتگان برتر خواهد بود و هر که عقلش به اسارت شهوت او در آید، جایگاهی پست‌تر از حیوانات خواهد یافت.

۱۳۱- مساله جبر و اختیار از مسائل بسیار کهن است که همواره ذهن انسان را به تأمل فراخوانده است. مقصود از اختیار آن است که رفتار انسان بر پایه آگاهی، قدرت و اراده‌ی او انجام گیرد؛ به گونه‌ای که قادر بر ترک آن باشد. اختیاری بودن یک عمل، لزوماً بدین معنا نیست که با میل و رغبت انجام پذیرد؛ زیرا بسا عملی که برخلاف تمایل اولیه فاعل اما با علم به سودمندی آن به صورت ارادی و اختیاری انجام می‌گیرد.

۱۳۲- گروهی چنین پنداشته‌اند که پاره‌ای از اصول اعتقادی اسلامی در باب خداشناسی با اعتقاد به اختیار ناسازگار است و از این رو، پذیرش این اصول نتیجه‌ای جز گردن نهادن به جبر ندارد. این اصول، در یک نگاه عبارت‌اند از: توحید در خالقیت، علم ازلی خداوند و عمومیت اراده الهی.

۱۳۳- توحید در خالقیت: یگانه خالق و آفریدگار همه چیز خدا است و از آنجا که افعال آدمی نیز یکی از پدیده‌های جهان خلقت است، عمومیت خالقیت خداوند کارهای انسان را نیز شامل می‌شود. بنابراین تنها خدا است که خالق اعمال انسان است و از این رو جایی برای اختیار انسان نمی‌توان گشود. معنای دقیق توحید در خالقیت جز این نیست که تنها آفریدگار مستقلی که بدون نیاز به اجازه موجود دیگری، دست به آفرینندگی می‌زند، خداوند است. از این رو توحید در خالقیت منافی آن نیست که دیگر موجودات، با اذن الهی و در حوزه قوانین و سنت‌هایی که او مقرر کرده است، منشا خلق و ایجاد باشند. توحید در خالقیت با نقش آفرینی انسان در اعمال خویش سازگار است و از این رو به جبرگرایی نمی‌انجامد.

۱۳۴- علم ازلی و پیشین خداوند: چکیده استدلال جبرگرایانه مبتنی بر علم ازلی خداوند چنین است: خدا از پیش می‌داند که آدمی، در آینده، چه کاری انجام می‌دهد و چه کاری را ترک می‌کند. از سوی دیگر، عدم مطابقت علم الهی با واقعیت خارجی مستلزم تبدیل علم الهی به جهل است. بنابراین، انجام فعلی که خدا به تحقق آن علم دارد، ضروری و انجام کاری که انجام نگرفتن آن در علم ازلی خدا ثبت است، محال خواهد بود. این بدان معنا است که هیچ یک از افعال انسان اختیاری نیست. در پاسخ به این استدلال می‌توان گفت: شکی نیست که خداوند از پیش بر اعمال آدمیان آگاهی دارد، ولی آنچه در علم خداوند ثبت و ضبط است فعل انسان همراه با همه خصوصیات و قیود آن است، نه بدون آنها. اگر علم خدا به وقوع اختیاری فعلی خاص تعلق گیرد، آن فعل به حتم از سر اختیار انجام خواهد گرفت. بدین ترتیب ضرورت یافتن وقوع فعل اختیاری نه تنها منافاتی با اختیاری بودن آن ندارد، بلکه آن را تایید می‌کند؛ زیرا بدین معنا است که وقوع جبری و غیراختیاری چنین فعلی محال است.

۱۳۵- تقدیر الهی یا سرنوشت دو حوزه دارد:

۱. حوزه‌ای که خارج از اختیار آدمی است و وظیفه انسان دین باور، در برخورد با آن، چیزی جز تسلیم و خرسندی نیست.

۲. حوزه‌ای که شامل افعال اختیاری انسان می‌شود. در این حوزه تقدیر الهی هیچ گونه منافاتی با اعمال اراده و تصمیم‌گیری آزاد انسان ندارد و از این رو، مسئولیت افعال آدمی در این حوزه بر عهده خود او است.

۱۳۶- عمومیت اراده الهی: براساس آموزه‌های دینی و پاره‌ای آیات قرآن هیچ امری بدون دخالت اراده الهی و بیرون از حوزه مشیت او واقع نمی‌شود. به اقتضای این اصل تمام افعال آدمیان و حتی حالات نفسانی آنان تابع درخواست و اراده خداست. در این جا نیز اراده خداوند به وقوع فعل به صورت مطلق و خالی از خصوصیات آن تعلق نمی‌گیرد، بلکه متعلق اراده او

آن است که هر معلولی از علت مباشر بی واسطه و با حفظ تمام خصوصیات آن، صادر گردد. بنابراین متعلق اراده او در مورد افعال اختیاری انسان آن است که این افعال همراه با علم، اراده و اختیار انسان صورت بندد. بنابراین تحقق اراده الهی نه تنها منافی اختیار نیست، که ضامن تثبیت آن نیز هست.

۱۳۷- احساس درونی و شهود باطنی اختیار، تردید در گزینش و تصمیم گیری، وضع قوانین اجتماعی و اوامر و نواهی، وجود نظام های تربیتی و پاداش و کیفر، پشیمانی از انجام کارهای زشت، بخشی از شواهد وجود اختیار در انسان را تشکیل می دهند.

۱۳۸- قرآن بر اختیاری بودن کفر و ایمان تاکید کرده است.

۱۳۹- آیاتی که از ابتلا و آزمایش انسان در حیات دنیوی سخن می گویند، بر مختار بودن او دلالت می کنند؛ زیرا فاعلی را که اختیار ندارد نمی آزمایند. پاره ای از آیات قرآن نیز از مسئولیت آدمی در برابر اعمال خویش سخن می گوید و ناگفته پیداست که تنها فاعل مختار، از پاسخ گویی و مواخذه ناگزیر است.

۱۴۰- انسان شناسی دینی به تبیین مبدأ پیدایش آدمی و ساختار وجودی او و استعدادهای فطری اش محدود نمی شود، بلکه حاوی ستایش بلندی در باب اهداف خلقت انسان و مدارج کمال او و نیز راههای دستیابی به این کمالات است.

۱۴۱- کمال هر چیز در پرتو عنایات و اهداف هستی آن معنا می یابد هر اندازه یک موجود به اهداف آفرینش خود نزدیک تر باشد، کامل تر است.

۱۴۲- کمال آدمی کمالی اختیاری و اکتسابی است. چون غایت هستی انسان حد و مرزی ندارد، مراتب کمالی او بی شماری است. راه کمال آدمی «خود» او است و اعمال ظاهری و باطنی، تنها آنگاه به استکمال او مدد می رسانند که در نفس او تاثیر کنند و آن را رفعت و تعالی بخشند. مراتب معنوی هم چون مقامات اعتباری دنیوی نیست که کسی را به آن نصب یا از آن عزل کنند، بلکه هر کس خود، مقام و مرتبه ای از کمال است. قرآن غایت نهایی آفرینش آدمی و پایانه سیر کمالی او را وصول به مقام عبودیت می داند.

۱۴۳- هر یک از مکاتب بشری، در ترسیم چهره انسان کامل، تنها بر یک یا چند بعد خاص تکیه می کنند: پاره ای از فیلسوفان کمال انسانی را به کمال قوه عاقله می دانند و برخی از اهل عرفان آن را در دوری از طبیعت، عزلت گزینی، گوشه نشینی، زهد و ریاضت می جویند. گروهی نیز تسخیر هر چه بیش تر طبیعت و بهره کشی از آن را معیاری برای کمال انسان می دانند. از دیدگاه اسلام، کمال انسان جز در سایه پرورش هماهنگ همه استعدادهای او فراهم نمی آید؛ به گونه ای که همه قوای او در راه عبودیت و تقرب به خداوند به کار گرفته شود.

۱۴۴- مقصود از تعقلی که اسلام آن را پیش شرط کمال می داند، اندیشه ورزی در حقایق بنیادین هستی، مانند چیستی انسان و جهان، مبدأ و منتهای آن، جایگاه آدمی در عالم و حقوق و تکالیف او است؛ به گونه ای که حاصل آن دستیابی به مرحله ی کامل تری از خودشناسی و خداشناسی باشد.

۱۴۵- انسان کامل، خودشناس، خداشناس، صاحب اندیشه و تعقل، دارای ایمان و تقوا و برخوردار از عمل صالح، موحد در اندیشه و عمل، آراسته به تمام نیکی ها و پیراسته از همه بدی های اخلاقی، ملتهب از عشق خداوند و دوستدار و دلسوز خلق او، پاسدار حقوق مظلومان و محرومان، بنده راستین خداوند، اهل راز و نیاز شبانه و تلاش و کوشش در روز، مسلط بر شهوات نفسانی خویش و به خدمت گیرنده ی طبیعت در جهت اهداف متعالی است.

۱۴۶- گرایش به نیایش و نیاز به پرستش یکی از ویژگی هایی است که آدمی را بر حیوانات برتری می بخشد. یکی از دستاوردهای ادیان الهی آن است که این نیاز اساسی را به نیکوترین وجه پاسخ می گویند و با دعوت مردم به پرستش معبود حقیقی، موجود شایسته عبادت را به آنان نشان می دهند و آنان را از پرستش معبودهای دروغین باز می دارند.

- ۱۴۷- قرآن مردمان را دعوت می کند که در همه احوال خدا را بخوانند. «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ: همانا که خدا در همه احوال ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می کنند.»
- ۱۴۸- آیات فراوانی مردم را به راز و نیاز خالصانه دعوت کرده است. «هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ: اوست زنده ای که خدایی جز او نیست پس او را در حالی که دین را برای وی بی آرایش گردانیده اید بخوانید.»
- ۱۴۹- پاره ای آیات نیز نیایش پنهانی را با خدا توصیه می کند. «ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ: پروردگار خود را به زاری و نهانی بخوانید که او از حدگذرندگان را دوست نمی دارد.»
- ۱۵۰- رعایت احکام فقهی نماز، اولین شرط بهره مندی از آثار معنوی و برکات روحانی آن است. اما در ورای این ظواهر، حقایق و اسرار نهفته است و همین اسرار باطنی است که نماز را در زمره ارکان آیین اسلام در آورده و آن را معراج مؤمنان ساخته است.
- ۱۵۱- مرتبه ی ظاهری وضو شستن و مسح نمودن پاره ای از اعضای بدن، با آب پاک است که در پی آن پلیدی های ظاهری انسان مرتفع می شود و باطن وضو تطهیر قلب و جان نمازگزار با آب تجلیات الهی است.
- ۱۵۲- «اذان» در لغت عرب به معنای اعلام کردن و آگاه نمودن است و مرتبه ظاهری اذان عبارت است از اعلام فرا رسیدن وقت نماز و دعوت مسلمانان به اجتماع برای گزاردن آن. اقامه نیز به معنای برپا ساختن است و مرتبه ی ظاهری آن برپا ساختن نماز و دعوت به مناجات الهی است. اما مقام باطنی اذان فراخواندن تمام هستی است تا برای حضور در پیشگاه حق تعالی آماده شوند.
- ۱۵۳- ظاهر قیام برپا داشتن بدن به صورت مستقیم و به دور از اعوجاج و کژی در مقابل پروردگار است و باطن آن، برپاداشتن قلب خویش از مقام عبودیت و قرار گرفتن در صراط مستقیم انسانیت و پرهیز از هرگونه افراط و تفریط و انحراف.
- ۱۵۴- نیت در نزد عامه مردم، برپاداشتن نماز است به عزم اطاعت خداوند از سر طمع ورزی در بردن ثواب و یا به دلیل ترس از کیفر الهی؛ و در نزد اهل معرفت، عزم بر اطاعت خداوند است همراه با تعظیم و بزرگداشت مقام ربوبی و در نزد اهل جذبه و محبت، تصمیم بر اطاعت خداوند است از سر اشتیاق و عشق به معبود و در نزد اولیای الهی، عزم بر اطاعت است در حالی که نمازگزار به مقام فنا نایل شده است. یکی از آداب مهم نیت، که در تمام عبادات جریان دارد، اخلاص است.
- ۱۵۵- قرائت عامه مردم آن است که ظاهر الفاظ و عبارات نماز را به صورتی صحیح و شایسته بر زبان جاری سازند و کمال قرائت آنان در این است که همراه با تلفظ عبارات، به معانی عرفی و ظاهری آن نیز بیندیشند. اما قرائت خواص مردم آن است که حقایق و لطایف کلام الهی را در قلب و جان خود حاضر گردانند. مراتب ژرف تری از قرائت به اهل معرفت و اهل دل اختصاص دارد؛ برای اینان، قرائت ترجمان مشاهدات قلبی و کشفیات شهودی آنان در نماز است.
- ۱۵۶- باطن رکوع این است که نمازگزار به مقام ذلت و مسکنت در برابر پروردگار وارد می شود. رکوع مشتمل بر «تسبیح»، «تعظیم» و «تحمید» پروردگار است. حقیقت «تسبیح»، تنزیه خداوند از توصیف و تعریف است و حقیقت «تعظیم» و «تحمید»، خارج شدن نمازگزار از حد تشبیه و تعطیل است.
- ۱۵۷- سجده در نزد اهل معرفت سرّ تمام نماز و آخرین منزل تقرب به محبوب است. باطن سجود، چشم فرو بستن از غیر خدا است و هجرت کردن از تمام کثرت ها به سوی والاترین مراتب توحید.
- ۱۵۸- حقیقت تشهد بازگشت نمازگزار است از مقام فنا و توحید محض به سوی عالم کثرت.
- ۱۵۹- حس کنجکاو و دانش طلبی آدمی را به جهان شناسی سوق می دهد.
- ۱۶۰- اسلام حقایق فراوانی را در باب پیدایش جهان، پدیده های طبیعی و فراطبیعی و روابط حاکم بر آنها عرضه داشته و آیات و روایات پرشماری، از مسائل جهان شناختی سخن گفته است.

۱۶۱- هر آنچه در قرآن درباره جهان گفته شده با هدف هدایت آدمیان به سوی کمال حقیقی و رستگاری و سعادت است. جهان شناسی دینی در خدمت انسان شناسی و خداشناسی است. اما در علوم طبیعی، شناخت پدیده ها و قوانین حاکم بر آن ها، خود هدف غایی است و اگر مقصود دیگری در کار باشد، چیزی بیش از چیرگی انسان بر طبیعت و بهره برداری از آن نیست.

۱۶۲- یکی از پایه های مهم جهان شناسی اسلامی، تفکیک میان عالم غیب و عالم شهادت است. مقصود از غیب، چیزی است که از حوزه ادراک و آگاهی خارج باشد؛ برخلاف شهادت که قابل ادراک است. معنای غیب و شهادت معنایی نسبی است؛ یعنی ممکن است شیء واحدی نسبت به شخصی خاص با قوه ی ادراکی خاصی، غیب باشد و نسبت به شخصی دیگر با قوه ی ادراکی دیگری شهادت تلقی گردد.

۱۶۳- آموزه تفکیک غیب از شهادت، اسلام را در مقابل تمام مکاتب مادی گرایی که وجود واقعیت های غیرمادی و نامحسوس را انکار می کنند، قرار می دهد. تفکیک غیب از شهادت بدین معنا است که هستی در عالم طبیعت محدود نمی گردد.

۱۶۴- قرآن کریم ایمان به غیب را نخستین ویژگی پرهیزگاران و پیش شرط هدایت یابی آدمیان می داند. قرآن در مقام تأکید بر وجود عالم نامحسوس در ورای جهان طبیعت به هر دو سوگند یاد می کنند. «فَلَا أُفْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ * وَمَا لَا تُبْصِرُونَ: پس نه چنان است که می پندارید سوگند یاد می کنم به آنچه می بینید و آنچه نمی بینید.»

۱۶۵- از دیگر اصول برجسته جهان شناسی اسلامی آن است که جهان بر پایه حق آفریده شده است. حقانیت خلقت جهان یعنی جهان بر پایه قوانین و سنن الهی استوار شده و انتظام یافته است.

۱۶۶- پذیرش اصل محصور نبودن اراده الهی در چهارچوب قوانین طبیعت، زمینه پذیرفتن پاره ای اصول اعتقادی دیگر، هم چون اصل «اعجاز» را فراهم می آورد.

۱۶۷- حق مداری جهان در مساله هدفمندی عالم خلقت نیز تبلور می یابد.

۱۶۸- عبارت «اجل مسمی» در آیه هشتم سوره روم، پرده از این حقیقت بر می دارد که کائنات به سوی پایانه معلوم و معینی رهسپار است.

۱۶۹- در جهان شناسی اسلامی، نظام کنونی عالم بهترین نظام ممکن (نظام احسن) شمرده شده است. «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ: همان کسی که هر چیزی را که آفریده است، نیکو آفریده.»

۱۷۰- از نگاه مکاتب مادی گرا، اشیای مادی از هرگونه شعور و ادراکی بی بهره اند؛ اما در جهان شناسی اسلامی، همه اجزای جهان خلقت و حتی پدیده های بی جان عالم طبیعت، نوعی شعور باطنی نسبت به آفریدگار خویش دارند و بر پایه این شعور به تسبیح و تنزیه و سپاسگزاری او سر سپرده اند. از ویژگی های جهان شناسی اسلامی آن است که هیچ گاه پدیده های عالم، منجز و جدا از آفریدگار خود دیده نمی شود؛ بلکه همواره به ارتباط جهان با مبدأ فاعلی آن نظر دارد و موجودات را در سایه ارتباطشان با خدا می شناسد.

۱۷۱- از دید اسلام، رابطه خدا و جهان، بسی عمیق تر از رابطه ساعت و ساعت ساز (یا محرک نخستین) است. خداوند نه تنها آفریننده و ایجاد کننده موجودات است، بلکه برپادارنده و تدبیرکننده آن ها نیز هست. جهان نه تنها در حدود خود نیازمند خدا است، بلکه در بقای خویش نیز وابسته و نیازمند اوست.

۱۷۲- رابطه خدا و آفریدگان از دیدگاه امام علی (ع):

- مع کل شی لا بمقارنه و غیر کل شی لابمزایله: خداوند همراه هر چیزی است، بدون آنکه همسر و قرین آن باشد و غیر از هر چیزی است، بدون آن که از آن کناره گیرد.
- عال فی دنوه و دان فی علوه: خداوند در عین نزدیکی به موجودات بلند مرتبه است و در عین تعالی و بلند مرتبگی به موجودات نزدیک است.

۱۷۳- درک صحیح توحید افعالی به ما کمک می کند تا عمق رابطه ی خدا با خلق و حضور جدی اراده و مشیت او را در صحنه عالم دریابیم. توحید افعالی، یعنی: تنها فاعل مستقل (که فاعلیتش وابسته به موجود دیگری نیست) خداوند است و فاعلیت سایر موجودات جلوه ای از فاعلیت او است که بدون اذن و اراده او محقق نمی گردد.

۱۷۴- از پاره ای آیات قرآن کریم چنین بر می آید که جهان طبیعت در طی شش روز آفریده شده است. مقصود از «یوم» فاصله زمانی معینی است که مقدار دقیق آن بر ما آشکار نیست. بنابراین آنچه به قطع می توان گفت، این است که خلقت جهان طبیعت در طول شش دوره صورت گرفته است.

۱۷۵- آیات متعددی، از هفت آسمان سخن گفته اند: «الله الذی خلق سبع سماوات: خدا همان کسی است که هفت آسمان را آفریده. « واقعیت این است که ما درباره ویژگی های آسمان های هفت گانه آگاهی چندانی نداریم. این آسمان ها بر فراز یکدیگر قرار دارند و ستارگان که شبانگهان می درخشند، در پایین ترین آسمان از آسمان های هفتگانه قرار دارند.

۱۷۶- قرآن اجرام آسمانی را فرمان بردار خداوند می داند و این حقیقت را خاطرنشان می کند که حرکات و آثار این اجرام بر پایه برنامه ای است که آفریدگار هستی برای آن رقم زده است: «والشمس و القمر و النجوم مسخرات بامرہ: و نیز خورشید و ماه و ستارگان را که به فرمان او رام شده اند. «

۱۷۷- کوه ها به مثابه لنگرگاه ها روایی یا میخ هایی اوتاد معرفی شده اند که سبب آرامش و استقرار زمین گردیده.

۱۷۸- هدف از طرح مسائل جهان شناسی در متون دینی عبارتند از:

۱. زمینه سازی برای خردوزی و اندیشیدن آدمی در نظام خلقت
۲. آشنایی انسان با صفات خداوند نظیر علم و حکمت و قدرت
۳. ارائه شواهدی بر اصل توحید، به ویژه توحید افعالی و شاخه های گوناگون آن نظیر توحید در ربوبیت و تدبیر عالم
۴. زمینه سازی برای این که آدمی بتواند از ظواهر عالم بگذرد و به حقایقی که در ورای این ظواهر نهفته است، راه یابد.
۵. ایجاد حالت شور و شوق و عشق نسبت به خداوند
۶. برانگیختن حس سپاسگزاری آدمی از طریق بیان نعمت های الهی

۱۷۹- فرشتگان ماهیتی مغایر با انسان و دیگر مخلوقات ذی شعور (جن و حیوانات) دارند. فرشتگان قابل ادارک حسی نیستند.

۱۸۰- سرشت فرشتگان گوهری تمام عقلانی است و در وجود آنان از امیال نفسانی و خواسته های شهوانی خبری نیست.

۱۸۱- فرشتگان از جانب خداوند رسالتی الهی دارند. رسالت آنان شامل دو بخش است: رسالت تکوینی که به وساطت آنان در تدبیر امور عالم و انجام فرامین الهی مربوط می شود و رسالت تشریحی که به میانجی بودن آنان در نزول وحی به پیامبران باز می گردد.

۱۸۲- قرآن بر این مطلب گواهی می دهد که هر یک از فرشتگان از جایگاه و رتبه خاصی برخوردار است. « وَمَا مِّنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ: و هیچ یک از ما فرشتگان نیست مگر این که برای او مقام و مرتبه ای معین است. « . میان فرشتگان، جبرائیل، میکائیل، اسرافیل، عزرائیل از جایگاه ویژه ای برخوردارند.

۱۸۳- هفتاد و دومین سوره قرآن، جن نام دارد و در آن گفت و گوی جماعتی از جنیان که به اسلام گرویده بودند، گزارش شده است.

۱۸۴- سرشت جن: «وخلق الجن من مارح من نار: و جن را از تشعشعی از آتش خلق کرد.»

۱۸۵- نکته دیگری که از قرآن به دست می آید، آن است که جن پیش از انسان آفریده شده و آفرینش او بر خلقت انسان مقدم است. جنیان از شعور، اراده و اختیار برخوردارند و از این رو، مانند آدمیان ملکند.

۱۸۶- از پاره ای آیات نیز چنین بر می آید که خداوند در میان جنیان نیز پیامبرانی را برانگیخته تا آیات الهی را بر آنان عرضه کنند. دیگر نقطه اشتراک جنیان و آدمیان آن است که هدف خلقت هر دو گروه عبادت و پرستش خداوند یکتا است.

۱۸۷- شیطان از جماعت جنیان بوده است. او در آغاز برای مدت زیادی به عبادت خدا مشغول بوده و بر اثر کثرت عبادت، در زمره فرشتگان در آمد و از همین رو دستور خداوند به فرشتگان برای سجده به آدم (ع) شامل او نیز گشت.

۱۸۸- شیطان به روش های گوناگون برای گمراه ساختن انسانها توسل می جوید: یکی از روش های او ایجاد وسوسه در انسان برای انجام گناه است. از دیگر کارهای او زیبا جلوه دادن کارهای زشت در نظر آدمی است. علاوه بر این، شیطان وعده های گوناگونی به پیروان خود می دهد؛ وعده هایی که هیچ کدام محقق نمی گردد. و آدمیان را از یاد خدا غافل می کند. خلاصه شیطان بزرگترین برانگیزاننده بیرونی انسان به سوی کارهای زشت و ناپسند است. هیچ یک از روش های اغواگری و فریبکاری شیطان به گونه ای نیست که به سلب اختیار آدمی انجامد.

فصل دوم

۱۸۹- ذهنیت افکنی همان است که گاه از آن به «اوهام و تخیلات» تعبیر می شود.

۱۹۰- مراد از علم، دانش های مبتنی بر تجربه و برآمده از قیاس های استقرایی است، و منظور از فلسفه، دانش های غیرتجربی و برآمده از قیاس های تعقلی است. ویژگی مشترک هر دو قلمرو این است که دانشمند و فیلسوف تلاش می کند تا براساس اصول منطقی، فرضیه هایی را ترتیب دهد و آنها را به سر حد اثبات برساند؛ چه اثبات مطابقت آن با واقع و چه افشای عدم مطابقت.

۱۹۱- برای دستیابی به معرفتی استوار و قابل اعتماد در زمینه حیات اخروی انسان، نمی توان به علوم تجربی دل بست. این علوم، حتی اگر در ارائه تبیینی طبیعی از مرگ و حیات توفیق یابند، از احوال آدمیان به هنگام مرگ و پس از آن نمی توانند شناختی به دست دهند؛ زیرا دانش های تجربی با موارد تکرار پذیری که ادراک حسی و همگانی را بر می تابند، سر و کار دارند و بیرون از این حوزه، ناگزیر از سکوت اند.

۱۹۲- منبع وحی کاستی ها و ناراستی های علم بشری را ندارند.

۱۹۳- آشنا کردن آدمیان با مبدا و انجام، بخشی از هدایت است که جز در آموزه های الهی پیامبران یافت نمی شود. میوه ی این آشنایی، یافتن خود واقعی است.

۱۹۴- ایمان فرآیندی است که همه دستگاه های وجودی انسان همچون دستگاه معرفت و دستگاه عواطف در آن شرکت دارند: ایمان به مبدأ، ایمان به رسالت و ایمان به منتها که همان رجوع به مبدأ است.

۱۹۵- وحی و رسالت دارای خصوصیات و ویژگی هایی است که آن را از منبع علم و معرفت بشری متمایز می کند:

۱. پیراستگی از هرگونه خطا و سهو

۲. بهره مندی از سرچشمه علم نامتناهی الهی و بی نیاز بودن انبیا از هرگونه اکتساب مقرون به

احتمال خطا

۳. متکی بودن آموزه های آن بر براهین علمی و عینی

۱۹۶- تکیه بر وحی به معنای تخطئه و تعطیل کلی عقل نیست؛ بلکه فهم صحیح مضامین وحیانی، خود متوقف بر عقل است.

۱۹۷- شناخت انسان تاثیر مستقیمی در مباحث فرجام شناسی دارد. انسان شناسی یکی از مبادی مهم فرجام شناسی است.

۱۹۸- دانشمندان علوم طبیعی به ما می گویند جهان یکسره از ذرات فیزیکی بدون هدف و بدون ذهن تشکیل شده است، اما ما خود را موجوداتی هدفمند و صاحب ذهن می یابیم.

۱۹۹- براساس یک باور عمومی ویژگی های انسان در دو قالب کلی جسمی و روحی، گنجانده می شود. زبان، شاهد و گواه چنین باور مشترکی است: در هر زبانی، با دو گونه مفهوم مواجهیم و در نتیجه با دو رده از گزاره ها روبرو می شویم که در موضوع (مسندالیه) انسان با هم اشتراک دارند و اختلاف آنها در ناحیه محمول (مسند) است .

۲۰۰- یک رده از گزاره ها، اوضاع و احوال جسمانی انسان را وصف می کند. محمول این گزاره ها هر چند فقط به اندامواره ی انسان نسبت داده می شود، اما در بیشتر مواقع دیگر موجودات جسمانی نیز در آن شریک اند. در مقابل، گزاره های دیگری محمول های آن، گاه بیشتر به انسان و گاه فقط به او مستند می شود، اما خبر از وضعیت جسمانی او نمی دهد مثل تفکر، استدلال، استنتاج، عشق، محبت، ایمان و ... پس در مطالعه انسان ما دو مجموعه صفات را شاهدیم: اوصاف بدنی یا جسمی، اوصاف غیربدنی یا روحی

۲۰۱- دست کم سه عامل مکانمند بودن، عمومی بودن و دسترسی غیرمستقیم، گونه ی اوصاف جسمانی را از رده ی روحی کمابیش جدا می سازد.

۲۰۲- تک انگاران بر این باورند که ویژگی های رده اول (که توصیف گر جسم یا بدن آدمی است) صفات اساسی و بنیادی انسانند و هر یک از ویژگی های رده دوم وابسته به کیفیت ویژگی های رده اول است.

۲۰۳- دوگانه انگاران این دو مجموعه از ویژگی ها را از آن چنان متمایز و دور از هم یافته اند که دسته اول را به بدن و دسته دیگر را به موجودی دیگر به نام روح نسبت داده و حتی برخی بر اصالت این بخش در هویت انسانی پای فشرده اند.

۲۰۴- فلاسفه علوم نیز در بیان وجه متمایز میان علوم طبیعی با علوم انسانی و علوم اجتماعی، بر اموری تکیه دارند که به وجهی به تک بعدی نبودن انسان باز می گردد و همین امور است که سبب پیش افتادن علوم طبیعی از علوم انسانی است؛ از جمله :

۱. وجود اختیار در انسان و نبودن ضرورت علی و معلولی و قانونمندی بر اثر وجود این عامل

۲. غایت دار بودن انسان

۳. معنادار بودن افعال آدمی

۲۰۵- کسانی که روح را به اثبات می رسانند، هم بر اصالت آن در هویت انسانی تاکید دارند و هم بر تجرد آن. موجود مجرد، موجودی است که از خواص موجودات مادی همچون حجم، وزن، جهت، شکل، اندازه، مکان، و زمان پیراسته است. محققان مسلمان پس از اثبات تمایز روح از بدن دلایل متعددی را بر تجرد آن ترتیب داده اند؛ از جمله : از خواص موجودات مادی انقسام پذیری آنها است. تقسیم «من» به دو یا چند جزء، امری بی معنا و ناممکن است. بنابراین، روح انسان شیء مادی و تقسیم پذیر نیست.

۲۰۶- امروزه در شاخه ی فراروان شناسی نیز سخن از رهیافتهایی است که شواهد قابل توجهی بر وجود روح است. این گونه پدیده ها به دو گروه تقسیم می شوند:

۱. پدیده هایی که مستلزم زندگی پس از مرگ نیستند، اما شاهد معتبری بر جسمانی نبودن آدمی هستند مانند دورجنبانی روانی (PK) و ادراک فراحسی (ESP) در اشکال متنوع آن از جمله تله پاتی و پیشگویی .

۲. پدیده هایی که با مسأله زندگی پس از مرگ ارتباط دارند؛ مانند پیام های ارواح از طریق واسطه ها و زندگی دوباره یافتن و تجربه خارج شدن از بدن .

۲۰۷- در دورجنبانی روانی، فرد می تواند بدون استفاده از وسایل مادی، اشیا را به حرکت درآورد.

۲۰۸- مجموعه ی نظریه های مربوط به حقیقت انسان، از جهت مسأله جاودانگی عبارتند از:

۱- انسان موجودی تک ساحتی است و تمام حقیقت او منحصر در وجود جسمانی او است. طرفداران موحد این نظریه وجود و بقای آدمی را پس از مرگ در برهه ای از آینده محقق می دانند.

۲- انسان موجودی دو ساحتی، با ویژگی های مختلف و ناهمگون است. بیشتر طرفداران جاودانگی انسان از این نظریه حمایت می کنند که خود به دو دسته عمده تقسیم می شوند:

الف) کسانی که انسان موجود در عالم طبیعت را دو ساحتی می دانند، اما چون هویت و حقیقت وی را روح تلقی می کنند، پس از مرگ بدن، تنها ساحت غیرجسمانی او را باقی و جاودان می دانند.

ب) کسانی که حقیقت انسان را مجموع روح و بدن دانسته اند و از این رو در همه عوالم وجودی، آدمی را موجودی روحی - جسمی می دانند.

۲۰۹- در آیه « **ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَبَارَكُ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ** » واژه هایی به کار رفته است که خبر از ساختار جسمانی انسان و مراحل پیدایش آن می

دهد. مراحل ساخت این پیکره در قطعات زمان پخش است و در هر مرحله ساختار ابتدایی و ساده تر آن به گونه ای تدریجی به سوی ترکیبات پیچیده و پیچیده تر پیش می رود. مراحل رشد جنینی با واژگان نطفه، علقه، مضغه، استخوان و گوشت مشخص است.

۲۱۰- کلمه «سواه» در آیه « تَمَّ سَوَاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ » به کل دوره پیکرسازی اشاره دارد. اما در پایان این مقطع، حادثه ای رخ می دهد که شباهتی با مراحل پیشین در بیان این مرحله از فعل «انشأ» استفاده شده است و طبق این آیه موجود انشا شده «روح» است که با نفخه ی ربانی در بدن مستقر می گردد. این آیه به نوعی روح را به خدا نسبت می دهد.

۲۱۱- در آیه « وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا » روشن می کند که منظور از انتساب روح به خدا، امری بودن روح است.

۲۱۲- در آیه « أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ » خداوند گروهی از مخلوقات خود را امری و گروهی دیگر را خلقی معرفی می کند و در نتیجه دو عالم وجودی به نام عالم خلق و عالم امر در کار است.

۲۱۳- در آیه « إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ » روشن می سازد که موجودات امری (همچون روح) فارغ از هرگونه زمان و مکان و شرایط تدریجی اند و به فرمان الهی محقق می شوند.

۲۱۴- انسان موجودی مرگ آگاه است؛ از پیش می داند که زندگی کنونی وی ناپایدار است و بقا ندارد.

۲۱۵- تفسیر مرگ هر چه باشد وابسته به تفسیر زندگی است.

۱- گروهی انسان را همان بدن مادی معرفی می کنند و هر شخص انسانی را مساوی با بدن واحد می دانند مرگ بدن را پایان زندگی شخص انسانی قلمداد می کنند. طبق این دیدگاه، مرگ منتفی شدن وجود فرد انسانی است.

۲- نزد دوگانه انگارانی که برای بدن سهمی در حقیقت انسانی قائل نیستند و جوهره انسانی را روح او می دانند، دیگر مرگ بدن پایان زندگی هر فرد انسانی نیست.

۳- نزد کسانی که آدمی را مرکب از روح و بدن می دانند، مرگ عبارت است از قطع علاقه ی تدبیری روح از عالم طبیعت و بدن طبیعی، و سفر کردن او با بدنی دیگر که از خصوصیات مادی میرا است.

۲۱۶- طرفداران دیدگاه سوم در تفسیر و تبیین مرگ می گویند: موجودات امکانی به دو قسم مادی و مجرد یا ناقص و کامل تقسیم می شوند. موجود مجرد محکوم به حرکت و تغییر نیست و همواره به بقای علت فاعلی خود باقی است. اما موجودات مادی یا مرتبط با ماده ذاتاً در حرکت و تبدل و به سوی غایت خویش رهسپارند.

۲۱۷- حرکت انسان از مادیت محض به سوی تجرد و ماورای طبیعت است و مسافت این حرکت زندگی عالم طبیعت است.

۲۱۸- مرگ، انهدام و نابودی شخص انسانی نیست؛ بلکه انتقال وی از یک عالم وجودی به عالمی دیگر یا تحول انسان از نقصان به درجه ای از کمال است.

۲۱۹- در قرآن کریم، از مرگ به «توفی نفس» یا روح تفسیر شده است. توفی در دو پدیده خواب و مرگ رخ می دهد و در هر پدیده نوعی قطع ارتباط با بدن و در نتیجه جهان طبیعت اتفاق می افتد. ستاندن روح در هر دو پدیده وجود دارد؛ منتها یکی موقتی و ناقص است و دیگری دائمی و کامل.

۲۲۰- میراندن همچون زنده کردن هر دو به دست توانای الهی صورت می گیرد. فاعل احیا و میراندن انسان نیست؛ چون مرگ و زندگی از اختیار او بیرون است. « وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا »

۲۲۱- پاره ای از عوامل ترس از مرگ بدین قرار است:

۱. مرگ زندگی را به هلاکت و نیستی تبدیل می کند.
۲. هرچند مرگ اجتناب ناپذیر است وقت آن معلوم نیست.

۳. مرگ امری ناشناخته است و ما تجربه ای از آن نداریم.

۴. هر انسانی باید به تنهایی با مرگ مواجه شود.

۵. با رسیدن مرگ همه امیدها و آرزوهای آدمی از دست می رود.

۲۲۲- ترس از خداست که ریشه همه ترس ها را در وجود انسانی می خشکاند. ترس از خدا، کمال و ترس از مخلوق، نقص است. راه حلی که در دین برای حالت هایی چون ترس ارائه می شود، متکی بر رکن اصلی دین یعنی توحید یا ایمان به خداست و آدمی جز با ایمان به خدا و تسلیم در برابر وی نمی تواند از ترس از مرگ رهایی یابد و وجود خویش را از وضعیت بی قراری به ساحل آرامش رساند.

۲۲۳- خطوط کلی ارایه شده در دین برای مقابله با عوامل ترس از مرگ، به اختصار چنین است:

۱- دین انسان را موجودی جاودانی و فناپذیر معرفی می کند و میل به جاودانگی را بی علت و سبب نمی داند.

دین با حرمت نهادن به زندگی یادآور می شود که دنیا محل گذر است، دلبستگی شدید به دنیا و ترس از مرگ بر جان کسی حاکم است که مرگ را پایان کار می بیند.

۲- اگر عامل اول ترس از مرگ از میان برود، ناآگاهی از موعد مرگ چندان اهمیتی ندارد؛ بلکه معلوم نیست که دانستن زمان مرگ آرامشی را نصیب انسان کند. نامعلومی زمان مرگ سبب می شود که بتوانیم از لحظه لحظه زندگی خود بهترین بهره برداری را کنیم.

۳- انبیا و سفرای الهی، ما را از این منزل مخفی (مرگ)، آگاه می سازند و چهره ی غیب هستی را برای ما هویدا می کنند.

۴- مرگ مرحله ای از مراحل هستی انسانی و مقوم وجودی او است. مرگ هر شخصی بسان مرحله تولدش مخصوص به اوست.

۵- عامل دیگری برای ترس از مرگ وجود دارد که همان ترس از حساب رسی است. مؤمنان، با ایمان به محاسبه اعمال، از مرگ می هراسند و کافران احتمال آن. دین بشر را به کیفیت تدارک گذشته و آینده خود هدایت می کند و او را از این بن بست رهایی می بخشد.

۲۲۴- انسان بقای نام، اثر و نسل خود را گویا بقای شخص خود می داند.

۲۲۵- تصاویر جاودانگی که مبتنی بر اثبات روح نیست، از این قرار است:

۱- نظریه رستاخیز بدنی: کسانی که معتقدند حقیقت انسان منحصر در بدن مادی او است و هویت هر شخص را بدن خاص او تعیین می کند، و در عین حال جاودانگی او را می پذیرند، معمولاً از راه اعاده بدن معدوم یا جمع بدن متلاشی شده به اراده خداوند، جاودانگی انسان را توجیه می کنند. پس در اینجا دو رأی وجود دارد: گروهی می پندارند که بدن انسان پس از مرگ معدوم می گردد و خداوند در روز رستاخیز بار دیگر، آن را ایجاد می کند. اما در نظر جماعتی دیگر، بدن آدمی مشتمل بر اجزای اصلی و غیراصلی است و نفس انسانی همان اجزای اصلی بدن اوست که در طول عمر ثابت و لایتغیرند و پس از مرگ نیز از بین نمی روند بلکه پس از مرگ از هم جدا گردیده، بار دیگر در آخرت کنار هم قرار می گیرند. بر اساس این دو دیدگاه آدمی پس از مرگ تا فرارسیدن رستاخیز، فاقد حیات است و در روز رستاخیز حیاتی دوباره به معنای واقعی کلمه می یابد.

۲- نظریه بدن سایه ای: کسانی که هرچند به استقلال روح از بدن باور دارند، روح را موجودی مجرد و غیرمادی نمی شمارند. در نظر اینان، روح آدمی، جسم لطیفی است که جرم و وزن ندارد؛ این جسم

لطیف یا بدن سایه ای، در طول حیات دنیوی انسان، در درون بدن مادی او قرار دارد و پس از مرگ، از بدن خارج می شود و بی نیاز و مستقل از بدن به هستی خود ادامه می دهد.

۲۲۶- سایر وجوه جاودانگی، بر پذیرش ساحتی روحانی و غیرجسمانی در انسان مبتنی است، و بدین قرار :

۱- نظریه روح نامتجسد: در تاریخ فلسفه، نخستین کسی که این نظریه را شرح و تفصیل داد، افلاطون است.

از دیدگاه وی روح آدمی که متعلق به عالم قدس و مجردات است، پیش از بدن وجود داشته و پس از هبوط گرفتار عالم ظلمانی ماده شده است. بدن فقط ابزاری برای روح در زندگانی این جهان است و پس از مرگ بدن، روح به ماورای اصلی خود باز می گردد که از ماده و بدن تهی است. این دیدگاه در بقا و جاودانگی آدمی، سهمی به جسمانیت وی نمی دهد و به تعبیر دیگر هویت هر شخص انسانی و جاودانگی او را روحانی محض تفسیر می کند. بخشی از نظریه افلاطون، یعنی وجود ارواح آدمیان قبل از تکون بدن مادی، نزد پاره ای از فلاسفه و عارفان مسلمان مقبول افتاده است؛ هر چند نظریه روح نامتجسد پس از مرگ بدن که تا ابد با بدن ارتباطی نداشته باشد، مورد پذیرش آنان نیست.

۲- نظریه تناسخ : براساس این نظریه که نزد بیشتر مذاهب هندی همچون هندوئیسم، بودیسم، جینیسم و

دیگران مقبول افتاده است، تنها برخی انسان ها پس از مرگ بدن با روح نامتجسد به زندگی خود ادامه می دهند و بیشتر آنها در چرخه های متوالی به زندگی دنیوی در قالب و بدن جدیدی باز می گردند و این چرخه تجدد حیات و مرگ، پیوسته ادامه دارد تا انسان به پالایش روح خویش از تقیدات مادی که یگانه راه نجات از این چرخه است، توفیق یابد. قانونی که کیفیت و چگونگی تولد ثانوی و علت انتقال روح به جسد مافوق یا پیکری مادون را بیان می کند، به قانون «کرمه» موسوم است.

۳- زندگی برزخی و اخروی: سومین تصور از جاودانگی، مبتنی بر تفکیک جهان پس از مرگ به دو مقطع

برزخ و قیامت است. بر اساس این تصویر که برگرفته از قرآن و روایات است، آدمی در دنیا مجموع نفس و بدن مادی است و در هنگام مرگ، همراهی تدبیری این دو موقتاً قطع می شود و نفس در عالمی به نام برزخ به سر می برد و بدن در سیر طبیعت، متلاشی و پراکنده می شود؛ سپس در قیامت بدن ها جمع شده، ارواح هر یک با ابدان خود ارتباط تدبیری پیدا می کنند و انسان یعنی مجموع نفس و بدن، وارد عالم آخرت می شود. در قیامت، نفس با همان بدن مادی خواهد بود، ولی نه با احکام و لوازم بدنی دنیوی؛ بلکه بدن دنیوی با رسیدن به کمال بدنی، با عالم آخرت که عالمی باقی و به دور از فساد و تباهی است، سازگاری می یابد.

۲۲۷- رجوع روح به سوی خداوند در قیامت به گونه ای که هیچ مصاحبتی با بدن نداشته باشد، مورد تایید قرآن کریم نیست.

فیلسوفان مسلمان، که وحی را مقدم داشته و عقل را در تبیین گزاره های دینی به خدمت می گرفتند، حضور جسمانی را در حیات اخروی مسلم می دانستند.

۲۲۸- همانطور که در تحلیل حقیقت مرگ بیان شد، مرگ پشت سر نهادن مسافت عالم طبیعت است، نه صرف جدایی روح از

بدن. براین اساس نمی توان فرض کرد که روح با مفارقت از بدن به بدن مبادین و متمایز دیگری حلول کند و در عالم طبیعت باقی بماند.

۲۲۹- پاره ای از آیات الهی و روایات معصومین (علیهم السلام) به مصور شدن بعضی انسان ها به صورت های مختلف حیوانی

ناظر است. لیکن چنین بیاناتی، تایید نظریه تناسخ نیست؛ زیرا مسأله حشر در عالم دیگر با نظریه تناسخ که بازگشت مجدد روح به عالم طبیعت است، فرق دارد. اولاً بدن های مفروض در نظریه تناسخ ارتباطی با یکدیگر ندارند، اما بدن مجسد از اعمال، بدن برآمده از خود نفس و کردار و اعتقادات اختیاری او است. دوم آنکه، بدن های متوالی در نظریه تناسخ، بدن های عالم طبیعت است؛ ولی بدن حاصل از تجسم اعمال در قلمرو طبیعت نیست.

۲۳۰- برزخ در لغت به معنای مانع و حدّ میان دو چیز است. در مباحث معادشناسی، فاصله میان پایان زندگی دنیوی (مرگ) تا آغاز زندگی اخروی را برزخ می گویند. آیات بسیاری اصل وجود فاصله برزخ را تقریر می کند.

• حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ

• قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَخْيَبْنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِّن سَبِيلٍ: می گویند پروردگارا دو بار ما را به مرگ رسانیدی و دو بار ما را زنده گردانیدی به گناهانمان اعتراف کردیم پس آیا راه بیرون شدنی [از آتش] هست . آیات فوق دو مطلب را آشکار می کند:

۱- از مرگ تا ظهور زندگی اخروی، فاصله ای به نام برزخ وجود دارد.

۲- آدمی در این فاصله ی برزخی، زنده و آگاه است نه معدوم و خاموش.

۲۳۱- ماجرای دو بار میراندن و دو بار زنده کردن که به خداوند نسبت می دهد، بدین شرح است: با پایان یافتن زندگی دنیوی، خداوند انسان را می میراند و سپس به زندگی برزخی وارد می کند، با پایان یافتن زندگی برزخی بار دیگر او را می میراند به او زندگی اخروی می بخشد. بنابراین در برزخ سخن از نوعی زندگی است اگر این زندگی در کار نباشد دو بار میراندن (که در آیه بالا به آن اشاره شده است.) تحقق پیدا نمی کند.

۲۳۲- اساساً بدن مادی مدفون، فاقد روح است و نمی توان زندگی برزخی و پاداش و کیفر آن را به چنین بدنی نسبت داد. از سوی دیگر، اگر آدمی فقط روحی باشد که به تعبیر فلاسفه تنها بر ادراک امور کلی و نامحسوس قادر است، چگونه می تواند، مطابق آیات و روایات، عذاب ها و نعمت های جسمانی برزخی را درک کند. از این رو است که برخی از فلاسفه مسلمان آدمی را در برزخ، مصاحب بدن مثالی می دانند که با عالم برزخ مناسبت دارد. دیدن صورت های بدنی در خواب، تصور بدن برزخی را آسان می کند.

۲۳۳- نحوه پیدایش بدن مثالی: براساس دیدگاهی، بدن مثالی به صورت مستقل آفریده می شود و روح انسان پس از قطع رابطه با بدن مادی به آن می پیوندد. اما به عقیده گروهی، بدن مثالی، حقیقتی مجزا از روح انسان نیست؛ بلکه مرتبه ای از مراتب وجودی آن است که پس از مرگ ظهور می یابد.

۲۳۴- گروهی از آیات قرآن کریم برحضور بدن انسان در روز رستاخیز گواهی می دهند. این آیات خود در چند دسته جای می گیرند:

الف) آیاتی که بیانگر آنند که آدمی پس از مرگ به خاک (زمین) باز می گردد و سپس بار دیگر در رستاخیز از آن خارج می شود.

ب) پاره دیگری از آیات به صراحت اعلام می دارند که در روز رستاخیز، همه انسان ها از درون گورها بر می خیزند.

ج) در برخی آیات نیز از اعضای بدن انسان در آخرت سخن گفته شده است. این آیات نیز دلالت روشنی بر معاد جسمانی دارند.

۲۳۵- گروه دیگری از آیات قرآن کریم آشکارا از نعمت ها و عذاب های جسمانی در آخرت سخن می گویند.

۲۳۶- از دیدگاه اسلام جاودانگی انسان جسمانی-روحانی است و حقیقت وجودی او، اعم از ساحت جسمانی و روحانی، به صورت کامل در آخرت حاضر می شود.

۲۳۷- در مورد بدن اخروی، برخی اندیشمندان اسلامی بر این اعتقادند که در روز رستاخیز همان بدن دنیوی انسان دوباره سامان می‌گیرد و با روح پیوند می‌یابد. در نظر این گروه، پاره‌ای از آیات (مانند آیاتی که بیانگر خروج انسان‌ها از گورند) به روشنی بر این رأی دلالت دارند. علاوه بر این، عدل الهی اقتضا دارد که نعمت یا عذاب جسمانی اخروی بر همان بدنی وارد شود که در دنیا به کارهای نیک یا بد اشتغال ورزیده است. گروه دیگری از علمای اسلامی معتقدند که هر چند بدن اخروی شخص نیز مادی و از خاک است، اما ضرورتی ندارد از همان ماده بدن دنیوی او فراهم آید؛ بلکه صرفاً از جهت شکلی، همانند بدن دنیوی است. این گروه نیز در تأیید رأی خود، به پاره‌ای از آیات قرآنی تمسک می‌جویند که در آن سخن از ایجاد «مثل» و «مانند» انسان‌ها در آخرت است. برخی حکیمان اسلامی به راه دیگری رفته‌اند که آموزه‌های دین را در این مسأله جامع‌تر تبیین می‌کند. در نظر اینان بدن اخروی مرتبه‌ی تکامل یافته‌ی همان بدن طبیعی است که هر چند به لحاظ کمال وجودی خود با بدن طبیعی تفاوت‌هایی دارد، بین آن دو، رابطه و این همانی برقرار است. بر این اساس، بدن اخروی هر انسانی همان بدن دنیوی او است؛ با این تفاوت که محدودیت‌ها و نقایص مرتبه طبیعی را پشت سر گذاشته، بدنی کامل شده است. از این رو است که بدن اخروی از هر گونه بیماری و آفتی مبرا است و هیچ‌گاه پیر و فرتوت نمی‌گردد.

۲۳۸- قرآن مجید در دو مرحله اساسی، به تحکیم مبانی عقلی معاد پرداخته است: در مرحله نخست، امکان وقوع معاد را ثابت می‌کند و بیان می‌دارد که حضور دوباره روح و جسم آدمیان در سرای آخرت امری محال و ناشدنی نیست. در مرحله دوم، ادله‌ای بر وقوع معاد ارائه می‌کند و نه تنها اصل حیات اخروی انسان‌ها، که ضرورت آن را نیز می‌نمایاند.

۲۳۹- به طور کلی، در اسلام، دعوت پیامبر به هر امری با تحدی ذکر شده است. پیام «تحدی» کنار گذاردن ظن و گمان و روی آوردن به مدرک و دلیل خردپسندانه است.

۲۴۰- قرآن به روش‌های گوناگون امکان معاد را خاطر نشان کرده است:

۱. انکار معاد فاقد دلیل است.
۲. آفرینش نخستین انسان: تدبّر در آفرینش اولیه انسان، راه را برای پذیرش معاد هموارتر می‌سازد؛ زیرا خداوندی که در آغاز آدمی را آفریده است، در احیای دوباره او ناتوان نخواهد بود. (أَفَعَيَّنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ : مگر از آفرینش نخستین [خود] به تنگ آمدیم؟ [نه] بلکه آنها از خلق جدید در شبهه‌اند.)
۳. قدرت بی‌کران الهی
۴. نمونه‌های معاد در طبیعت: از دیدگاه قرآن، رویش گیاهان زیبا و پرتراوت از دل خاک مرده نمونه‌ای عینی و ملموس از برانگیختگی انسان‌ها در قیامت است که امکان آن را بیشتر روشن می‌کند.
۵. نمونه‌های تاریخی معاد: پاره‌ای از آیات قرآن به حوادثی تاریخی اشاره شده است که یا نمونه‌ای عینی از رستاخیز انسان‌ها در آخرتند و یا، دست‌کم، وضعیت کاملاً مشابهی را به نمایش می‌گذارند. یکی از این حوادث، ماجرای شخصی است که در حال گذر از کنار ویرانه‌های قریه‌ای این پرسش از ذهن او می‌گذرد که چگونه خدا اجساد مردگان را زنده خواهد کرد. این شخص به قدرت الهی می‌میرد و پس از گذشت صد سال، دوباره زنده می‌شود.

۲۴۱- پاره ای از آیات قرآنی از وقوع ضروری معاد حکایت دارند و مضمون آنها به گونه ای است که می توان از آن، نوعی استدلال عقلی بر ضرورت معاد به دست آورد. در این گروه از آیات، عمدتاً بر یکی از اوصاف الهی تأکید می گردد و وقوع معاد از لوازم گریزناپذیر آنها شمرده می شود. از جمله صفات الهی که برای اثبات ضرورت معاد به آنها تکیه شده است، عبارتند از:

۱. حکمت الهی : خداوند حکیم است؛ یعنی کار بیهوده و عبث از او سر نمی زند؛ بلکه تمام افعال او دارای غایات و اهداف خردمندانه است. بنابراین، آفرینش انسان (که از برترین آفریده ها است) کاری لغو و بیهوده نمی تواند باشد؛ بلکه هدف، رسیدن آدمی به کمالاتی است که شایستگی جایگاه و منزلت ویژه او است. از سوی دیگر، چنین می نماید که جهان طبیعت و حیات دنیوی انسان، نمی تواند به تنهایی تأمین کننده کمالات او باشد؛ زیرا این جهان موقتی و زودگذر است و حیات آدمیان در آن آکنده از محرومیت ها و محدودیت ها است؛ حال آنکه انسان موجودی است که هم به زندگانی جاوید، گرایش فطری دارد و هم به دلیل داشتن روح غیرجسمانی، قابلیت حیات ابدی را داراست. بنابراین، به اقتضای حکمت الهی، هدف آفرینش انسان باید محقق شود و او به کمالات شایسته خویش دست یابد. بنابراین، لازم است حیات انسان پس از مرگ ادامه یابد تا خلقت او بیهوده و عبث نگردد.

۲. عدل الهی : یکی از جلوه های عدل الهی آن است که مؤمنان و نیکوکاران را پاداشی شایسته بخشد و کافران و بدکاران را کیفری در خور دهد. از سوی دیگر، ملاحظه می کنیم که جهان طبیعت، به دلیل محدودیت های گوناگونش، گنجایش پاداش و کیفر اعمال همه انسان ها را ندارد. بنابراین، از آنجا که پاداش و کیفر کامل همه ی انسان ها در دنیا ممکن نیست، عدالت خداوندی اقتضا دارد که در جهان دیگری دادگاه عدل الهی برپاگردد و آدمیان دوباره با اعمال نیک و بد خویش بی هیچ کم و کاستی، روبرو شوند، و این جهان، جایی جز عالم آخرت نیست.

۲۴۲- ویژگی های عالم آخرت همگی از حوزه ی تجربه ی حسی بشر بیرون است و عقل جز برخی اوصاف کلی آخرت را، مانند «جاودانگی» و «حسابرسی عادلانه به اعمال آدمیان» در نمی یابد.

۲۴۳- به گواهی قرآن، پیش از وقوع رستاخیز، حوادث عظیمی، به طور ناگهانی و غیرقابل پیش بینی، در جهان پیرامون ما رخ می دهد که از علائم قیامت به شمار می آید.

۲۴۴- کلمه «صور» ده بار در قرآن کریم به کار رفته است و همه ی موارد آن ناظر به پایان دنیا یا ظهور قیامت است. دوبار در صور دمیده می شود. صعق و بی هوش افتادن (به تعبیری مرگ) همگانی و برچیده شدن وضع کنونی عالم طبیعت از پیامدهای نفخ صور اول و برخاستن همگانی آدمیان و پیوستن گذشتگان و آیندگان به یکدیگر برای محاسبه از حوادث مربوط به نفخ صور دوم است. نفخ صور اول را فرشته ای به نام اسرافیل انجام می دهد و نفخ صور دوم از سوی خداوند است.

۲۴۵- پس از نفخ صور دوم که دمیدن زندگی در بدن های در خاک است، ارواح و اجساد اخروی متحد شده انسان ها از گور سر برمی آورند.

۲۴۶- برخی اسامی روز قیامت در قرآن کریم: یوم القیامه (روز برخاستن)؛ یوم الجمع (روز جمع شدن)؛ یوم البعث (روز برانگیخته شدن)؛ یوم الخروج (روز خارج شدن از قبور)؛ یوم الحسره (روز اندوه و حسرت)؛ یوم الفصل (روز جدایی حق از باطل)؛ یوم الازفه (روز بسیار نزدیک)؛ یوم الاخره (روز پایان)؛ یوم الخلود (روز جاودانگی)؛ یوم الحساب (روز محاسبه)

۲۴۷- در دادگاه عدالت الهی، شاهدانی هستند که بر اعمال آدمیان گواهی می دهند. خصوصیات شاهدان روز قیامت:

الف) شاهدان اعمال در روز قیامت، باید اعمال را در ظرف تحقق آن (دنیا) ملاحظه کرده باشند.

ب) اگر اعمال ظاهری دارد و باطنی، شاهد کامل شاهدهی است که از پوسته ی ظاهر بگذرد و به درون عمل نفوذ کند.

ج) شاهدان اعمال باید از هرگونه خطا در مقام تحمل اعمال و سپس گواهی به آن مصون باشند.

بنابراین شهادت کامل از اولیای معصوم خداوند اعم از انبیا و امامان (علیهم السلام) ممکن است و شهادت موجودات دیگر همچون اعضا و جوارح هر شخص انسانی، سرانجام باید به گواهی آنان منتهی شود.

۲۴۸- «جزا» در لغت به معنای مقابله است. به پاداش و کیفر نیز جزا می گویند؛ زیرا در مقابل عمل قرار می گیرند. معنای دیگر آن دین است .

۲۴۹- پاداش و کیفر اخروی ماهیتی کاملاً متفاوت با پاداش و کیفرهای رایج در دنیا دارد. پاداش و کیفر دنیوی، امری قراردادی است، اما جزای اعمال در آخرت امری حقیقی است. آنچه در آخرت به عنوان پاداش مؤمنان و نیکوکاران یا کیفر کافران

و بدکاران داده می شود، همان حقیقت اعمال ظاهری و پنهان آنان است که به تنعم یا عذاب می انجامد.

۲۵۰- آیات فراوانی به صراحت از رابطه عینیت بین عمل و جزای آن خبر می دهند.

• وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ يَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ: و هر گونه نیکی که برای خویش از پیش فرستید آن را نزد خدا باز خواهید یافت.

• هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ: آیا جز آنچه می کردید سزا داده می شوید؟

• إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا: در حقیقت کسانی که اموال یتیمان را به ستم

می خورند جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می برند و به زودی در آتشی فروزان درآیند.

۲۵۱- جهنم نام آتش اخروی است که جایگاه عذاب است. این آتش اخروی به نام های دیگر هم خوانده شده، از جمله این نام ها حطمه (خردکننده) است. این آتش برخلاف آتش دنیوی که تنها به ظاهر آدمی (بدن) دست می یابد، به باطن او نفوذ کرده، روح انسان را می سوزاند.

۲۵۲- عذاب جهنم، مهین (خوار کننده)، عظیم، أَلِيم (درآورد)، مقیم (ثابت)، خلد (دائمی)، شدید، محیط (احاطه کننده)، اکبر، نکر (ناشناخته)، عزام (ثابت و لازم) و... است.

۲۵۳- جهنم درعین آنکه مظهر غضب الهی است؛ زیر پوشش رحمت عام خداوند است. ترس از جهنم به نوعی ترس از غضب الهی است و از این رو در دین از چنین ترسی منع نشده است؛ هر چند مرتبه عالی تربیت دین، به ترس از خدا می انجامد، نه مخلوق.

۲۵۴- قرآن کریم از محل زندگی اخروی مؤمنان و درستکاران به جنت یاد کرده است. جنت در لغت بوستانی را گویند که درختان آن زمین را بپوشاند. کسانی که به مقام عبودیت بار یافته اند و خدا را نه به طمع بهشت و نه از خوف جهنم می پرستند، به بهشتی پای می گذارند که نه در وصف گنجد و نه به دام وهم افتد.

۲۵۵- بهشت برخلاف دنیا، سیمای یکنواخت ندارد و تغییر آن محتاج به زمان و استعداد و فساد و تباهی نیست. این خواست و اراده ی انسان بهشتی است که چهره آن را رقم می زند. بهشت سرای تحقق آرمان های انسان الهی است.